

خلاصه کتاب:

خلاصه نویسی فر  
سلمان احمدی - دلیل دادلسری  
۰۹۱۸۷۴۴۲۰۴۹

چهار اثر از فلورانس اسکاول شین  
(قسمت یک)

\* بازی \*  
- بیشتر مردم زندگی را بیلاری می دانند اما زندگی بیلاری نیست، بازی است.  
- آنچه آدمی بکاردهمان را در درخواهد کرد یعنی هر آنچه از آدمی در سخن یا عمل آشکار شود تا بروز کند به خود او باز خواهد گشت و هر چه به هر باز خواهد گرفت.

- هر لحظه آدمی در خیال خود تصور کند در بازو در زنده نشین نمایان می شود. برای پیروزی در بازی زندگی باید نیروی خیالمان را آموزش دهیم.

۱- ذهن نیم هشار: که چون خار با برق، قدرت مطلق است و بدون مسیر جهت هر فرمائی به آن برده در همان را انجام می دهد و توان هم استنباط ندارد.

ذهن انسان  
سه بخش  
دارد.

۲- ذهن هشار: ذهن بشیری است و زندگی را همان طور که هست می بیند. ذهن هشار، مرتب، بیماری، فقر و تنگنا را مشاهده می کند و بر ذهن نیم هشار اثر می گذرد.

۳- هشاری برتر: یعنی آن ذهن الهی که در درون هر انسان است و قلمروی آرمایهای عالی و عرصه طرح الهی. زیرا هر انسان صاحب طرح الهی است که افلاطون آنرا اللوی یا مل خوانده است.

به نظر منظر نویسنده از هشاری برتر افکار بزرگی است که در سرها ظهور می کند مثلاً قومی توانی تا چیزی بزرگی شوی، بزرگ شوی و چیزی بزرگی که بزرگی کشاد روز و بودارترین شخص ایران و جهان شوی و ... که بزرگ ترس به نسبت آنجا بروم و موفقی شوم. (سلمان احمدی)

- با لایحه ای نااهلان خود بزرگیان مصیبت وارد کنیم. در واقع منظور نویسنده این است که هر آنچه بزرگان می آوریم به سرشان می آید مثلاً اگر ما هم بگویم فلان مریضی دارم و هم مریض می شویم.

- در زندگی بزرگان چیزی عمل کند که به دلالت می افتد مثلاً اگر به دلت افتاده که در شهری بانی

در انجامی توانی چو پیشتر و رفاه بیشتری کسب کنی همان کار را مکن.  
و ضرورتیست همیشه بر سر راه انسان است. از خداوند زیاده خواهم و حشمت در کلامان  
بختبرین که اینخواهم قطعا به آن خواهم رسید.  
حرف بازی زندگی این است که آدمی بروشنی خیر و صلاح خود را بیند و هر چه قصر بر  
سر از ذهن نبرد آید.

### \* قانون توانگری \*

همیشه باید خود را شرفمند و توانگر بدانیم حتی پیش از آنکه توان (وضع کنونی) جان زیاد  
خوب نباشد.  
آنچه در عبارات می طلبید یعنی بدانید که آن را باقیته ایرویش عطا خواهد شد.  
اگر کسی موفقیت بطلبد اما از ضایع را برای شکست آماده کند و دچار همان وضعیتی خواهد  
شد که برای آن تدارک دیده است. به نظر من رسد منظور این است که اگر می خواهی در کاری  
موفق شوی باید که سبق را با لایبزی و کثرت را شروع کنی و دائم به کثرت فکر کنی و بهترین کنی  
و در امر حج یا صدقه یا امری که داشته باشی که تو بهترین در بار خودت می شوی و هر روز تلاش کنی.  
اغلب پیش از موفقیت بزرگی اندیشه های غراب رهنده می آید مثلا اگر یک سولم بزرگ  
داشته باشی و محصولی در این دنیا کنی یک روز آنش میگیرد و در آبی توانی دست می روی  
انکه اگر محصولی تولید کنی به فروش نمی رود و دست که باید آنهارا از ذهن دور کرد.  
هیچ انسانی نمی تواند شکست بخورد اگر انسانی دیگر او را موفق دیده باشی به همین خاطر  
است که بسیاری از افراد بزرگ موفقیت خود را می بیند همسره خواهد بود و سعی بوده اند  
که با آنها همکاری داشته اند و لحظاتی از این اعتقاد را که همان دست کشیده اند.  
به نظر من رسد منظور حرف این است که موفقیت ما دستخوش ارتباط با چند شخصی است  
که ما آنها را ارتباط هستیم. چون آنها در ما اثر می گذارند حتی توانایی ما را شرف کنند.

**\* نفوذ کلام \***

کسی که از نفوذ کلام بی خبر است، به هنگام گفتگو وقت بسیار به خرج می دهد. کافی است صراحت و انشای با شکر یا بی اندیشه را در میان می گذرد. انسان با کلامی که بر زبان می آید پیوسته قوانینی برای خود وضع می کند. منظور نویسنده این است که هر آنچه بر زبان می آید به سرب می آید. ما باید در این لحظه در ادانت باشیم که در این دنیا یک نیرو وجود ندارد و آن نیرو و قدرت خداوند است و اگر به او ایمان داشته باشیم همه مشکلات حل می شود. بر زبان سواره به مشکلات نگویم چه در بزرگ هستند بلکه بگویم که هر چه مشکل بزرگ تر باشد باز خدا از آن بزرگ تر است پس هر مشکلی راه حلی دارد. وقتی که حال انجام کاری می ترسیم اعتقاد به دو قدرت خیر و شر شد و ایم در حالی که در یک قدرت بیشتر وجود ندارد و آن قدرت مطلق خداوند است. هر چه آدمی درباره دیگران بگوید، درباره او خواهد گفت و هر آنچه برای دیگران آرزو کند آنها برای خود آرزو کرده است. لعن و نفرین به خود دشنام دهنده بی اثر می گردد. اگر انسانی برای دیگری بد بختی بخواهد بی تردید بد بختی به سراغ خود او خواهد آمد و اگر بخواید به کسی کمک کند یا به موقعیت برسد همانا راه موفقیت خود را راه او را کرده است. انسان گناه می راند که بیماری در ذهن ریشه دارد و برای شفای تن نخست باید روح را شفا داد. اگر بگویم بیماری و بد بختی زائیده خلف از قانون محبت است به خطا نرفته ام به شما حلی تازه می دهم که به بندگان محبت کنید و در بازی زندگی محبت داشته باشید و هرگز سیری سیر و فرعی نشود. انتقاد عدم از دیگران و مانعیم ایجاد می کند چون اظهار ناشی از بدبینی و ناصافنگی، خون را سموم می کند و این سموم در مفاصل رسوب می کند.

اصولاً عرضی حاصل ذهنی ناکلام است. بلکه بار در لایسم نفهم مانده ای ندر از کسی  
بسیاری مسئله است چیست بلکه باید از او بیرون کشیم چه کسی برای مسئله ایجاد کرده است  
عدم بخشایش علت عده امر فتن است.

\* تنهادشمن انسان در درون خود است \*  
همیشه برای افراد دور و دور خود مانده غیر خواهیم زیرا با این نادر دشمنان درون  
خودمان و انان بود که در تمام دشمن بیرون نیز نخواهیم داشت.

\* قانون عدم مقاومت \*

- در روی زمین چیزی نیست که بتواند در برابر کسی که هیچ ماه مقاومت نمی کند با ایستد.  
منظور تو هسته این است که برای رسیدن به هر هدفی در زندگی باید انرژی گذاشت،  
وقت گذاشت و سهم بازی در آورد و مقاومت کرد تا به آن هدف برسیم.

- همیشه این عبارت را تکرار کنید:

هر انسانی حلقه ای است طلای درز جیره خیر و صلاح من، زیرا چه ارفقان تجلیات  
خدا هستند و در انتظارند که جهانی بیافرینیم تا آنها در طرح الهی زندگی ام خدمتی بکنند.  
منظور تو هسته این است که در واقع با این انگیزه مثبت به افراد نگاه کنیم که صرف از آنها  
وجود دارند تا در صبی به ما بدهند از آدم به اخلاق رفتار خوب بیاموزیم از آدم فکرمش و کلمه ای است  
این را بیاموزیم که شرف چیز خوبی است و از آدم موفوق و موفقت را یاد بگیریم.  
حداکم که انسان در برابر وضعی مقاومت کند آنرا به بسوی خود خواهد کشید، اگر بگوید  
از وضعی بگریزد و در آن وضع را به همراه خواهد داشت و به هر جا برود آن وضعیت  
او را دنبال خواهد کرد.

باید دانست که بعضی آرام شدن دریا، کشی نامی انسان از راه می رسد.  
منظور تو هسته از مطلب فوق این است که در هر وضعی چه خوب، چه بد باید نسبت  
به خودمان کنترل داشته باشیم و با آرامی تمام و با حوصله تمام مشکلات را پشت سر بگذاریم.

حق در لحظه خوشحالی ناری نلنیم که بعداً عیشمان شوم چون به قول رکن موعظی  
انسان در لحظه می ناری بدترین ناری را انجام می دهد و در لحظه شادی بدترین  
مقولها را پیش پای کنترل احساسات کنترل خودمان را به دست بگیریم.

حرف وضعیت نامناسب نشانه نامناسبی در درون خود آدمی است.  
اگر در باطن انسان ذره ای واکنش جهانی نسبت به وضعیت نامناسب وجود  
نداشت باشد آن وضع تا ابد از سر راهش نماند.

پس می بینیم که ناری آدمی همواره با خوشحالی است.  
مانند و انیم در همان زمان تغییر دهیم با عوض کنیم فکر اینکه اول خودمان عوض شویم.

اگر ما هر عیبی داشتیم با خودی با افرادی رو برو می شویم که آن عیب را دارند یا اگر  
یک خوبی داشتیم با افرادی رو برو می شویم که آن حسن و خوبی را دارند پس

زندگی یک آفت است و ما در دگر آن چهره خودمان را می بینیم.  
گذشت و گشت و حال زمان هستند.

انسان با هر گزشت را میسرت کند اما اگر این گزشت او را در اسارت نگیرد  
آن را به فراموشی بسپارد. گفته را نیز با این اطمینان که برای او شمارد و انتهای بی پایان  
در استین دارد و سیرت گرداند. اما نااملاً در حال زندگی کند.

یک جمله ناپردی:

من کاری دارم عالی، بشو و ای عالی! با خدای عالی برای یاداشتی عالی.

\* قانون کار و قانون بخشایش \*

آدمی تنها آنچه کرده در راه با نیتی مسانده بازی زندگی، بازی بوی رنگها است (بومرنگ خوب  
چیده ای است که پیش از بر تاب شدن به بسوی پرتاب کننده بازی گزود.)  
این قانون کار است و کار و کار و اثره ای است و مسانده سرب و معنی بازی گشت، کفیه آدمی بکار  
همان را در بر خواهد کرد.

ما باید آرزوی همان نیندر دست و سالم باشند و گرنه اشقتی به بیاری گویند و مثلاً نیمی آرزوی کرد  
که خانه ملی از او آموش مال او شود و سیری ننگشت کرد آن خانم با قوت شخص صاحب  
خانم به او بارت رسید و چیزی بعد شوهر زن کرد او را خیلی دوست داشت و فوت کرد و آن  
خانم شتر است و او جو روی دستش مانند.

اگر آرزوی داشتن چیزی را داریم باید از خدا بخواهیم در بهر دو و الا سزا از آن را به ما بدهد و  
اینهمه حرص مال و دین را بخوریم.

انسان باید در زندگی تلاش خودش را برای هر کاری انجام دهد و نتایج را به خدا بسپارد  
بسیاری از مردم از این واقعت غافل اند که هر چه دادن نیمی سراسر ندراری است و اندر چنین  
از سر حرص و احتیاط چیز ننگدستی عاقبتی ندارد.

قانون هواره حامی کسی است که بی باانه و منتهی خاطر در اندام خرج می کند.

اگر انسان به منشأ آرزوی در روزی خود توکل کامل داشته باشد و صاحب سیرتانی بی گران  
و بیایان نالیز خواهد شد. منتهی ایان یا توکل باید مقدم بر ظهور نعمت باشد.

\* سپردن بار \*

(ناتشیر بر ذهن نیمه هشیار)

به بعضی اشکام انسان به قدری با او کار کرده‌ایم ذهن خوشش آید می باید و علامت قدر  
می شود که برای پاک کردن تصاویر منفی و پاک کردن تصاویر مثبت در ذهن  
نیمه هشیار، راهی سریع و آسان پیدا کند.

در مورد خودم (نویسنده کتاب) به این نتیجه رسیدم که در آسانترین راه سپردن بار  
است. سپردن بار به این معنی که تا اقلار منفی را از ذهن خود خارج نکنیم و آنهارا  
خوبتر کنیم سبب نخواهیم شد و به جایگاه بالاتری برسیم. به نظرم رسید که منظور نویسنده  
از سپردن بار اینست که بتوان اینگونه معنی کرد که باید در مسائل ایمان را به خدا بسپاریم و  
در راه سپردن به هدف فقط تلاش کنیم زیرا احلال مشکلات فقط اوست.

پیام همیشه با خودمان حملات ناگهانی و مثبت را تا سرانجام مثلاً اینکه من همیشه  
سلامت و عمر طولانی دارم، در کارهایم همیشه موفق خواهم شد، دست به هر کاری بر می‌خورد  
می‌شود و... پس بی دلیل از راه کمی سبب کردن خودمان به نگرانی‌ها و مشکلات ناگهانی اوست  
- پس از اینکه به خدا ایمان داشته‌ای باید آسینت را برای سپردن به هدف بالا ببری  
چون ایمان بدون عمل ضربه است.

ایمان فعال یعنی ما به چیزی که نمی‌خواهیم اعتقاد داشته باشیم اگر کاری می‌خواهیم که  
انجام شود عقده‌مانش را فراموش کنیم ما این اعتقاد در یک روز ایمان می‌آید اگر چه خوب  
می‌خواهیم اول باید خودمان را اصلاح کنیم خوب باشد تا خوش کنیم.

در زندگی از موسیقی عامل نشویم. موسیقی دارای نفسی چهار بعدی است در روح انسان  
و از زندگی آنرا می‌گذرد موسیقی انجام کارهای شایسته را ممکن می‌کند و آسان می‌کند  
- یک شاگرد خوب باید یاد بگیرد که هر کویک روزی را خوار نشود  
- و اعتماد کردن مداوم در مشق انسان را به این که تبدیل می‌کند اگر عدم به خودمان

و ان خود کنیم که شروع کند و موفق هستیم به آن تبدیل خواهیم شد.  
یکی از بزرگترین خصلت خوب بچه ها و ان خود کردن است.  
تا جایی که می توانیم مانند سرامی بسازیم به هدیه مال ترس را از خود دور کنیم زیرا این ترس  
است که شیر را در تنه می گذرد. ترس نیروی است که به راه راست رفیق و یارید به راه راست  
برگردد ما به ایمان بدل شود.

چه بسیار ترس از خرج کردن منطقی و ترس از فقیر شدن است در صورتی که چنین  
نیست چه بسیار آن بچه از نشانگر دانم که بایستی بایستی در خرج کردن پول و از اسباب و فقر  
و تنگدستی رها شده اند و انزوی صاحب مال و ملک هستند.

چه بسیار ترس انسان از شخصیت برخی از افراد باشد که در این صورت با اشتیاق مامل  
به دیوار آن شخص بیرون.

چه بسیار ترس انسان از بیماری یا ملبس و با بشرد در این صورت نباید ترسید و آسوده خاطر  
بر جا مانده تا بتوان مصونیت خود را حفظ کرد. آدمی تنها زمانی می تواند ملبس و راه سوی  
خود بکشد که با ملبس و هم تفهم یا هم طیف شده باشد و البته ترس باعث  
می شود انسان تا سطح ملبس و ترول پدید آید.

ملبس و بیماری از حاصل ذهن نفسانی است و چون هوای ترس می باید عینیت  
باید فکر بیماری ترس بیماری می آورد و ملبس و حاصل خیالات نادرست آدمی است.



\* عشق \*

- هر انسانی با عشق به این سیار یا حی نهد  
- نه هیچ انسانی دشمن نبست و نه هیچ انسانی دوست بود بلکه هر انسانی و معلم نبست  
- آدمی باید غرور و تعصب را کنار بگذارد و آنچه را که هر انسانی به نیاز یا بر او بی آموزد  
یا دلیر و هر چه زودتر در پیش را غنای بسیار دو آن در درها شود.  
- آدمی اغلب به ملت ناسیاسی و قدر شناسی چیزی را از دست می دهد و از فقر آن  
آن زنجیر می کشد.

- بی تفاوت یا بی تفاوتی در هر کاری مخصوصاً زندگی زناشویی بین افراد حاصله  
می آید و شاید همین جدا شدن دو نفر از هم شود به جایی اینبار که بیایم عاشق  
باشیم، عاشق بی رویه و مادر و همسر و عزیزان و کار و ... تا صوفی باشیم.  
عاشق بودن به این معنی نیست که روز و شب مثلاً حواسمان به آنجا باشد یا در  
انجام کوچک ترین کار نگران آنجا باشیم بلکه به این معنی است که با اعتقاد در آنکه خداوند  
نگهدار و حافظ آنجا است فقط تلاش کنیم به آنجا محبت کنیم و امکانات برایشان  
فراهم کنیم.

- برای پیشرفت در کسب و کار نیز باید اثر عاشقانم دوست داشت.

در مورد پول:

اگر کسی پول را حقیر بشمارد هرگز نمی تواند آن را به سوی خود جذب کند چه بسیار  
صدمانی که بافتن حلائی از این دست: پول به چشم من بیشتر از نماز و شکر و خیرات  
را بدیده تحقیق می کنم. در فقر ما نماند.  
علت فقر بسیاری از هنرمندان، همین گرایش اهانت آمیز آنها نسبت به پول است  
چون این نگرش آنها را از پول حلالی کند.  
پول یعنی ظهر خدا و راهی از هر گونه نیاز و تکلیف، هر چیزی باید همیشه آن را در جریان نگه

داشت و برای مصارف درست به کار برد زیرا اجتناب از سرخرس و انگشتی  
محبوب دارد.

اما این دیرین یعنی نیست که آدمی نباید صاحب چند خانه و سهام و موجودی و اوراق  
قرضه باشد زیرا در خانه مرد عادل نتایج عظیم است. نه تنها معنایش این است که اگر موقعیتی  
پیش آید که باید پول خرج کرده حتی سرمایه اصلی را نیز نباید احتکار کرد و آنرا حفظ.  
چون وقتی انسان با رضایت مندی و بدون ریاچه اما خردمندانه خرج می کند و راه را برای  
سرازیر شدن پول بیشتر می گشاید، زیرا خداوند روزی رسان و خستگی ناپذیر آدمی است  
و بیانات او کاملاً ناشی است.

پول به خودی خود نیکو است و سود مفرصتی اگر به مصارف زیان بخش برسد و آنرا حفظ  
و احتکار کرد، مایه از محبت صمیمی نیز است که شود یا خود عرض و مصیبت و حتی نابودی به  
همراه می آورد.

همه امراض و درستی که از آید به خلف از قانون محبت آنرا. بوم رنگهای نفوس و تجارت  
و انتقاد آدمی، مالا مال از بیماری و آنرا به سوی خود او مایه می گردد.  
گوی عشق هنری است کم شده، هر چند انسان آنگاه از قانون معنویت می دانند که باید  
این هنر را با زیاده نبرد.

ما باید درست کارمان نیز با محبت و خوش خلق باشیم. اگر از آدمی ناراحت  
هستیم و غم می کنیم نمی شود مثلاً با آن کار کرد این جمله را به خاطر داشتیم باشیم که در بین  
هر دو خطای یک رفتار خوب نفع است و می شود از آن طریق آنرا به محبت کردن  
همکار تبدیل کرده در زندگی زناشویی نیز چنین است با دامن باشد که هیچ انسانی  
کامل نیست و این ما هستیم که بر عهدگی اثر می کنیم و با عشق به هم زندگی را ادامه می دهیم.



اومی در اندازیم راهی فاراب مقصد برساند تا همی از وی راهی که زود سر است.  
 - تنها راهی که در انداز آدمی را به بیغای می برده اند نشانی صفتی اوست.  
 آدمی اینجا است تا خود و ثبات خدا باشد و شاهد حقیقت و آدمی تنها زمانی که کائنات  
 آیت وجود خدا باشد که از سنگدستی، توانگری بی کفرند و از بی عدالتی که عدالت.

**\* بیان کامل نفس با طرح الهی \***

هر انسانی را بیان کامل نفس است. یعنی جایی هست که تنها او باید بر کفر نفس دیگر.  
 کاری هست که تنها او باید به انجلم برساند که نفس دیگر را این قدر سر اوست.  
 این نوعی در ذهن الهی دارای صورتی است کامل و در انتظار تا آدمی آن را بازنشنا سر.  
 تنها از آنجا که نیروی خیال نیروی است خلاق، ضرورت دارد که پیش از انکلم  
 آن صورت به عینیت در آید که آدمی آن را به چشم دیده باشد.  
 از این رو که و الا سرین خواهش آدمی، آگاهی از طرح الهی زندگی خویش است.  
 زیرا چه بسا که چگونگی تصویر از آن نداشتیم باشد، چنانکه شاید صاحب استعدادی  
 باشد شگفت انگیز، تنها بختم در زرفتن زوایای وجود.  
 پس آدمی باید چنین بطلبد:

جان لایتناهی، راه ظهور طرح زندگی، البیسا! بگذار تا هم النون نبوغ دروغم عیان  
 و بیان شود. بگذار تا هم النون آن طرح کامل را به چشم ببینم.  
 چه بسیار آن توانی که سالهاست در تلاش برای برست آوردن پول بوده اند  
 تنها به بعضی اینک کلام لازم را نیز بیان آورده اند و ایمان خود را نشان داده اند بولی را که  
 لازم داشتیم آنم درست آورده اند.

منظر نویسنده به زبان ساده از حرف های فوق این است پس در زندگی به چه چیزی  
 علاقه داری و از خدا بخواه تا تو را به سمت آن هدایت کند و داعم از خدا برای پیشرفت  
 نگارت دعا کن.

آدمی هرگز نباید محسوم کند یا زیر تصور ذهنی بسازد. هنگامی که او می‌طلبد تا طرح  
الهی بر ذهن حسی‌اش بیاید، بارقه‌های الهام بر دلش خواهد تابید و خود را در حال  
بردست آوردن توفیقی بزرگ خواهد دید. این است آن تصویری که نباید از آن  
چشم بردارد.

بدر و قادر هرگز نباید شغل یا حرفه‌ای را بر فرزند آن خود جعل کند بلکه باید صوفی  
حقیقت معنوی می‌تواند در او ان کودکی یا حتی پیش از تولد طرح الهی را برای او  
طلبد.

شاکر دیباید احساس حضور خدا را به عادت بدل کند تا خطای از یاد خدا غافل نباشد  
در همه راههای خود او را پیشانسد و او طریق‌های راه راست را نشان خواهد داد.  
هیچ چیز زیاده از حد یا چیزی از زیاده از حد عظیم نیست.

ماه رویداری پس تا چیزی نمی‌تواند نقطه عطف زندگی انسان باشد.  
بسیاری از شاکر دایم حسرت‌ها در مقابل چیزی می‌گویند که خواسته اصلی آنها است  
دائم در ترس حسرت و حیرت زندگی به پیش می‌روند و نگذاشته اند تا خواسته‌شان  
حقیقت پیدا کند.

در فصل‌های قبل گفتیم که آدمی تنها با پیش ناخشن به سوی چیزی که از آن می‌خواسته  
می‌تواند بر ترس خود چیره شود.

هرگاه آدمی با ایمان بطلبد باید بسا آنرا از راه چهاره ساز است و نباید خود را می‌آفریند  
الگویی است که در او دروغی دانند که اصل را انتخاب کنند از خداوند صراحت بطلبد  
و از او خواهد که راه را نشانسان دهد. کسانی یادیده‌اند که بی هیچ آماده‌ای قبلی یا با  
آمزش، کاری کاملاً تازه را آغاز کرده اند و هیچ مشکلی هم بر نخورده اند و مدام گمراه نشدند.  
من برای طرح الهی زندگی‌ام کاملاً می‌بخشم و هرگاه فرصتی پیش می‌آید از آن استفاده  
می‌کنم.

ببرخی از مردم بختشندان خوش دل اندر اما کسیر نرود با مطبوع به دلیل غرور و بارکالی مطبوع  
علا یاران می پذیرند از این رو، راهی و جاره را مسدود می کنند و سرانجام نیز خود را در گنجینه  
تکلیفی می یابند.

آدمی باید آنچه در ازای کار خودش به او بازمی گردد در نهایت لطف بپذیرد. وقت را در ای  
پس وقت بگیر. انسان با هر دست بر هر با همان دست می گیرد و همیشه عیان دارد  
سدر موازنه کامل برقرار است. هر چه آدمی بی هیچ چشم داشت بختش را اما اگر آنچه را  
که به سوی او بازمی گردد نپذیرد از قانون تغلف و زنده است. زیرا اجساد از جانب خدا  
هر که بدو انسان که قضا و سلسله اند.

\* تَلَدِيبُكَ وَ تَالِدِيبُكَ \*

امری را چیزی خواهی کرد و برای مقرر خواهد شد  
تمامی آن حسد و خوشی که باید در روز نرود آدمی به عینیت در آید پیشاپیش واقعیتی است  
انجام یافته در ذهن الهی که به بعضی آن را باز نشاندن یا تکلام لازم را بر زبان آورد  
عیان و بیان می گردد. پس آدمی باید در عشق با تقابل خواست الهی حکم کند. زیرا آدمی  
اعجاب بالکات بیخوده خود به تشکست باید اقبال حکم می کند.

از همین رو در دست طلبیدن خواست، همسرین نقش را دارد.  
التر آدمی از زمین خانه، دوست، شغل یا هر مطلوب دیگری است تنها خواست خدا را  
باید بطلبید مثلاً بگوید خداوند راه را برای درست آوردن تمام خواستهایم باز خواهد کرد.  
هر انسانی در زمین خورده صاحب تکم طلا است. این صیاری آدمی از طلا و انگلی  
است که راه هر شری را بریزند گشایش می گشاید.

- اگر ما ذهن نیم حساران را به سوی ایمان هدایت کنیم بسیار قدرت مند و ابرامان

خواهم سپرد.

آدمی هرگز نباید سازش کند یعنی بی ترسان سواره الیگندری بر ارباب می کشی کم  
نیار و تا آخرش پرو و به صبح و چه در هر جهان ای جان نزن. منتها وقتی همه بلا شد  
را کردی دیگر نماندش برای خدا بسیار و خودت خاموش بایستی تا خداوندش را بسخ  
بلاست و این همه را به خدا

خواستیم نمی آدمی اغلب در آخرین لحظه بر آورده می شوند و چون آدمی کار را او می بخرد  
و اینجا است که خداوندش را می آورد دست به کار می شود.

یکی از آرزویش ذهنی که سبب از دست دادن می شود بسیار است. حال اغلب  
در زندگی به چیزهای که در راه تو می کشم مثلا چشم مایه بیند اگرش مایه نشود که دست و پای  
ما سالم است و راه می رویم و اما با نگاه به دور و بر خودمان افرادی هستیم که با سیری  
از اشعار انوار نیز ناقص هستند. پس با سیاست گذاری از خداوند به خاطر داشتیم که برای  
و این برای سرانجامش نعمت و قرار این همه را بکنیم.

شکر نعمت و نعمت افزون کند لفر نعمت از لقت بیرون کند.

آدمی باید هنر اثرش را با آفریننده است و تفکر هنر هنری است که با وقتی هر چه  
تا لیترا، تنها طرح الهی را بر بوم ذهن خود نقش دهد و این تصور سر با با خبر می ما هزار  
قدرت و تصمیم در واقعیت اعمال کند.

همه قدر بخانه آدمی داده شده تا آنگاه که راه بر زمین بیاید و قواعد ساده این بازی  
عبادتند از اعمال بی باکانه و عدم مقاومت و محبت.

تلاش و تامل

(برای توانگری)

خدا روزی زمان شایسته نماند من است و هم انون صالح صلافت حول در بنانه

لطف الهی رب بشوہ نبی عالی من می رسد.

(برای اوضاع و شرایط درست)

هر طرحی که خداوند من در نیفلندہ باشد از ہم می باشد و ہم الفون کرمان الهی چہرہ

می نماید.

(برای اوضاع و شرایط درست)

تنہا آنچه برای خدا صفت دارد برای من صفت دارد زیرا من و خدا یکی هستیم.

(برای ایمان)

چون با خدا ایمان من با خدا وصلت خوردنیز ایمان من چون خدا هم بخشانندہ است و همچنین موهبت من بخشانندہ را نمی توانم از موهبت خدا کنم.

(برای اوضاع و شرایط درست)

هم اکنون عشق الهی هر گونه اوضاع و شرایط نادرست را در ذهن من و من و امور من نیست و نابود می کند و عشق الهی قدر قدرترین عنصر عالم است و هر چه را که هم جنس خوردنیز باشد از میان می برد.

(برای سلامت)

عشق الهی، هشیاری مرا از سلامت، و هر باختم تن مرا از نور سرشار می کند.

(برای بینایی)

دیگرانم دیدن خداست. من با دیده جان می بینم. من راه نشودہ را با چشم می بینم. هیچ مانعی بر سر راهم نیست. من طرح باطل را بر روشنی می بینم.

(برای هوش)

برای دریافت رهنوردی شهودی خویش از حساسیتی الهی بهره مند می درازم. اراده تو اطاعت می کنم.



(برای شنوایی)

گوشتم گوش خداست . من با گوش جان من مشغولم . من مقاومت نمیکنم و ششاک  
حرامیم . من بیشتر بجهای خوش شادمانی عظیم را می شنوم .

(برای کار درست)

من کاری دارم عالی

به بشوهای عالی

با خدمتی عالی

برای یاداشتی عالی

(برای رهایی از هرگونه قید و محدودیت)

من این بار برابر دست خدای بسیارم ، و خود را آزاد میکنم!

(نیت دوم) \* کلام تو عصای معجزه گریست \*

کلام انسان عصای معجزه گراوست . سرشار از سحر و اقتدار!  
آدمی هرگز نتواند بایک حرکت عصای کلام خود ، وضعیتی ناخوشایند را از میان ببرد .  
یعنی به جایی نرسد ، شادمانی و به جایی بیماری اقتدرستی و به جایی تنگدستی ، قزلوانی  
بیشاندند .

قوه تخیل نیروی است آفریننده . همیشه باید واژه های را برگزید کرد در کن باقی  
از تحقق آنرز و بالند .

قدرت بیان می دهد اما بیان نمی خورد . اگر آدمی هنگامی که او ضاع بر وفق  
مرازش نیست و حتی بر ضد او می باشد ، آرایش و عقارش را حفظ کند و سلامت  
و اشیاییش را از دست نهد و سرشار از شادمانی و خردسنجی باشد ، به مقام مصداق  
رسیده است . در این شرایط او عنان هر اوضاع و شرایطی را در کف اختیاری گیرد .

زیر آفتاب کلام او عیبی معجزه گراست و باید بدان عیبی خود شناسست ظاهر  
راه پیروزی بدل می کند. اومی دانند که خزانگی کل این گران در این است و هر چه  
نیازمند باشد بر زبان بر صحن ظاهر خواهد شد.

### \* ناصیای \*

واژه ناصیاء سری معین بر ذهن نهم هشتر اثر می کند.

عبای ناصیای ناگرمی

- اکنون همه چیز برای انجام مشیت الهی راه می نشاید و حق من در بر تو فیض و بگوئی  
معجزه آسا بمن می رسد.

- اینک گذشت و هر چه فرسوده و کهنه است را کنار می گذارم.

- باشد که نظم الهی در ذهن من واقع شود و برقرار گردد.

- اینک همه چیز را تو می سازم.

- خیر و صلاح بظاهره محالیم، هم اکنون تحقق می یابد و آنچه غیر منتظره است رخ می دهد.

- تفهم ناصیایی، از شمال و جنوب و خاور و باختر، اهم اکنون حق مرا به سوی من خواهد روزانند.

- خیر و خوشی بیکرتم از چهار جهت به سویم می آید.

- الوهیت باطنم بیدار شده است تا تقدیرم را هم اکنون به انجام بیاورم.

- اکنون هزاران هزار نیکی، از هزاران هزار راه به سویم می آید.

- بیست چهارم را بر هم می گویم در وجود و طریقم، زیرا خدا بیست و چهارمین نام بری دارد در اهم را هموار  
و آسان می کند تا ناصیای بشوم.

- برای ناصیایی خوش کن چون گریه باری بسراهم می خیزد بیست و چهارمین نام بری را هموار  
بر سر راهم قرار گیرد آنرا می رویم زیرا با جان جانان همراه و مشیت الهی حیایم را دور

پیش می کشد.



خدا را شکر کنیم که در حسابهای او بجا و صریح تنگنا ضرورت و انگاره شایسته و محرومیت  
و تقدیر است از ذهنم پاک شد.

از نیکیهای خسته نخواهم شد، چون زمانی که کمتر از هر موقع دیگر انتظار دارم، حاصل  
آن را در دو خواهم کرد.

در راه شاهوار کبابی رشادتهای رفراوانی نام بر می دارم و راهم گشته است و بابتک  
خدا پیشاپیش من نام بر می دارد و بیکلام را به پیروزی می رساند و اندیشه های خفمانه  
تا در عاری می شوند و بنام خدا تو فحش می یابم.

در ذهن الهی مانع وجود ندارد، پس چیزی نمی تواند مانع شود تا به خیر و خوشی ام برسم.  
اراده انسان تا نتواند اراده آن است که بتواند اراده خدا در حالت کند. اکنون اراده خدا  
در ذهن و تن و امورم انجام گرفته است.

عقل و بافتار و اراده ای معادیت ناپذیر، آنچه حق الهی من است از جوهر جهان  
سوی خود می کشانم.

از چه باید ترسید؟ قدری نیست که توان از این باشد و بر شیری که بر سر راهم قرار گرفته  
است می تا زخم و فرشته ای را در آنجایی بینم و پیروزی را.  
زمانی که روی کن ایستاده ام و معنی قدر من است و زمین نامیابی.

آنچه را که خدا برای دیگران کرده است برای من نیز خواهد کرد و حتی پیش از آنرا  
من همانقدر به خدا محتاجم که او به من مشتاق و نزار من ایزاری هستم در دست او بافتید  
خود را از طریق من به انجام برساند.

من با بدین محرومیت در خدمت خدا را محدود نمی کنم چون با خدا هم راهم، همه چیز  
معلن و سیر است.

ایستار باید بر دریافتی پیشی گیر و در انبیا من به دیگران، موصیتهای خدا را به من  
می رساند.

خدا نمی تواند شکست بخورد پس من هم نمی توانم شکست بخورم. صبار زود درونم پیشانیست  
به ظفر رسیده است.

علاوت خود در من تجلی یافته است. باشد اراده خود در من و لغو هم انجام پذیرد.

\* توانگری \*

انسان به دنیا بی پای نمی خردند خدا زود و روزیش را نامشخ کرده است. هر آنچه اگر زود  
باید از من است پیشانیست بر سر راه است. هر چند که باید این خزانته را با ایمان خود بیا  
کلامی که بزبان می گوید پیشانیست.

اگر بتوانی ایمان آوردی که موضوع را می چینی مطلق است.

\* عبارتهای تالیفی \*

التون از فراوانی کسبها، و قوتها بی درنگ و بی کز لقمه را به سوی خردم کشانم. هر  
راهیها گشوده اند و چاره های بسیار هم در راه بازمی شوند.

التون معین طلای درونم را آشکار می کنم. من به جبران بی پایان طلای توانگری متصل  
که به عن لطف الهی و به شسوی عالی به سویم جاری می شود.

خدای من خدای و قوت برکت است و التون هر بازو نعمت را که زود و نیاز خردم باشم  
و پیش از آن را نیز به من عطا می کند.

هر آنچه من الهی من باشد هم التون به صورت جبین نامی فراوانی به عن فیضی و از  
راههای عالی به من می رسد.

کشتی نام زودی در پای کرامت به عن فیض و از راههای عالی به من می رسد.

سیاس می گزاردم که کن حلیه و فاعله برنی که عن الهی من است هم التون به وسعت دریا  
و به لطف الهی و از راههای عالی در برابر من جمع می شوند.

من بالعام مستقیم و خردمندانه و بی باکانه خرد می کنم و می دانم که برکت و نعمت بی پایان است  
و بی شک.

### \* شادمانی \*

- شادمانی با هموار کردن کمال خوی هیچانی به دست می آید.  
جایی که ترس و بیم و وحشت وجود داشته باشد، از شادمانی خبری نیست. احساس این  
و شادمانی حاصل ایمان کمال به خداست. یعنی آن هنگام که انسان یقین دارد قدرتی  
شکست ناپذیر از او و هر آنچه که دوست دارد حمایت می کند و همه خواسته های درست دلش  
را بر آورده می کند؛ می تواند هر گونه فشار عصبی، احساس رضایت و شادمانی کند.  
آنگاه از ظاهر مخالف امور گذشته غم نشود؛ چون یقین دارد که خرد و استقامتی از منافع و مصالح  
او حمایت می کند و از هر وضعیتی بیره می جوید تا خرد و صلاحش را پیش آورد.  
سری که بر پیشانی اش انگی باشد، آسوده بر بالین قرار نمی گیرد و چشم و نقرت و بی خوابی  
و حسد و انتقام جوئی، شادمانی انسان را می رباید و بیماری و شکست و فقر می آورد.  
- بر آستی که نقرت و انتزاع و بغض از میساری، خاندان را، و سران کرده است و پیش از  
جنگ با جان آرد میان را بر باد داده است.

### \* عبارتی های تألیفی \*

من در آن شادمانی که از ازل برایم مقرر شده است غرقم. انبارم نیز از علم است و جامم  
نیز نیز از شادمانی.  
- شادمانی شگفت انگیزم از راهی شگفت انگیز آمده است تا برای همه شکر دم بماند.  
- هر روز شادمانی های مانند باره بر سرانم می آید. «ب آنچه پیش روی من است با اعیان می نگرم»  
- شادمانی ام، نگار خداست و بیس هیچ کس نمی تواند در آن دخالت کند.  
- برای شادمانی و ندرستی و توانگری و عشق یادایم سپاس می گویم.

\* عشق \*

(عبارتهای تأکیدی)

- چون با آن بیگانه حجابی ناپدید هر احم با عیش و خوشبختی حجابی ناپدید خود نیز هر احم.

- من فقط کمال را می بینم و به جز حق الهی خوشی هیچ نمی خواهم.

- صد بار دوست می دارم و صد دوستم می دارند او که به ظاهر دشمن من است از در دوستی در می آید بیسان حلقه ای طلائی در زنجیر خیر و صلاح من.

- من با خودم و همه دنیا در آشتی دارم و آنستم به جگانه عشق می درازم و همان به من عشق می آید.

\* ازدواج \*

اگر از دواج بر صفر هیلانگی نماند و باشد نمی تواند با بر جا بماند.

زن و شوهر باید یک روح باشند در درو برین عیسی مسیح گفت: «مرد و زن هر دو یک تن خواهند شد و بنابر این بعد از آن دو سیستند یک یک تن هستند پس آنچه را از خدا بیوست، انسان جدا نسازد»

مگر زن و شوهر هم فکر و هم دل نباشند در عالم ذهنی واحدی زندگی نماند و به با چار یا بیچار هم جدا شوند. مثلاً زن و مردی پیمان زنانشویی بستند و به ظاهر بسیار خوشبخت بودند مرد به مرفقی رسید و با سلیقه تر شد. اما هفتاد و یک زن تکان خورد و همان جایی که بود ماند باز این رودر مرد دید می زیست هرگاه مرد به خورد می رفت به سراغ عالی نمی رفت شوهر نگاه می رفت و اعتنایی به بجای آن نمی کرد. هرگاه زن به خورد می رفت به سراغ معافه نمی حجابی مرفقی نمی نازل می رفت.

دنیای فکری مرد بالا شهری بود و دنیای فکری زن پایین شهری. عاقبت نیز چاره ای جز حجابی نبود. اغلب این گونه حجابی را در زندگی مردان شروع کردند و موفق گردیدند و همسر همسر و قادر سفت گوش مرد هم حجابی خود را ترک می کنند و همه زن با بر با جا به جایی

دنیوی و سلیقہ شوهرش ہیلام و جسم پرور باشد و در عالم ذهنی او زندگی کمتر فریاد می جوینان است که در دل خود می نینارند.

برای هر انسانی «دنیہ دیگر» یا انتخاب الهی وجود دارد.

این در بیک عالم ذهنی تعلق دارند. این دو را خدا به جسم پیوسته داده است پس اجری هر ایشان نخواهد توان کرد.

این حقیقت بلی خواهد شد. زیرا طرح الهی بسیاری برتر از آنها مساوی است.

(عبادت تا کنونی)

سیاس می گزارم عقرب که در آنها نجا نیست شده است. هم اکنون بر زمین پدیدار خواهد شد. این حقیقت بلی خواهد شد. از الان تا ابد الابد.

\* ایمان \*

امید به پیش می نگردد، حال آنکه ایمان یقین دارد که پیشاپیش ستاده است و صاف است با آن عمل می کند.

- هرگز بایک الهام قلبی خود چون و چرا ننگید.

- زندگی باشکوه می شود اگر تن به استدلال ندهید. به زبان ستاره سترانگه اگر برای هر کاری

که می دانی موفقیت در آن است با ایمان به خدا قدم برداری مطمئناً آن می رسد و

نیاید با شکست که در سر راهت قرار دارد و استدلال آنچه دست از صرفت بگشایی (سلان اجری)

- به حساب خود چون خوشی مقرر جزیر.

- هرگز کسی را از الهام قلبی او منحرف ننگید.

- خود خواهی، راهها را مسدود و خیر و خوشی را دور می کنی. حال آنکه هر اندیشه مقرر آمیزی

عاری از خود خواهی، نطق موفقیت را در خود می پروراند.

- از در خود کردن خست نشوید. ضلای که کمتر از هر وقت دیگر انتظارش را دارید صیوه اش



را خواهد دید.

- ایمان را تا صبر نگاه دارید گشای آید و پس آن را تا حلقه گشایش خواستگان بکشید.

- آنچه را در حق دیگران می کنید همانا برای خود می کنید.

- هر عالی که به هنگام خشم و نفرت انجام نپذیرد، و انشای ناخوشایند خواهد داشت.

- هیچ نیکی و خوبی از کسی که در راه راست نام برمی دارد در بیخ خدا هر شد.

- ترس و ناشایستی که نرسد از زیاده از میان برمی دارد. حال آنکه توازن جازم می آورد.

- با کسار عبارتهای تالکیری، ذهن است. از میان بر دارد.

- تالکیر ای که خواست آدمی تحقق نیافت است نباید از آن با کسی سخن بگوید.

- یاد دارم که از خانم دلبری در خواست از در اوج کردم ایشان از حق فرصتی برای فکر کردن

خواست در این صورت من موضوع را به مادر و پدرم تفهیم و همچنین به عموم اما دختر گفت

که من نمی توانم با بشر ایضا کنار بیایم و چرا هم فتنی است. بعد پدر و مادر هم در واقع به

اطرافیان و اطرافیان به دیگران رساندند و این موضوع که من قبل از آنکه به دختر بگویم

به هم تفهیم شده من مورد تفسیر دیگران قرار گرفتم به همین خاطر یاد گرفتم فقط خواست

را تا رسیدن به آن فقط با خدا در میان بگیرم و از او کمک خواهم. (سپاس از الهی)

(عبارتهای تالکیری)

- خدا از ظاهر مخالف امر و از هر انستال و هر دو صفتی به خیر و صلاح من بجهت می برد تا کام

دل من را بر آورد. معانفت با دوستانه اند و موافق در حکم ختم پریش. من هم التون به سبزی خیر و صلاح

می بجم و آن را در اغوش می کشم.

- التون به نام خدای هر چه هر اس در حق نابودی شود زیرا می دانم قدرتی نیست که بتواند

آزار رساند. چون یک قدرت هست و آن هم خداست.

- خدا معجزات خود را از راه های سحرآمیز به انجام می رساند.

- من التون برای تحقق مراد دلم توارک می بینم تا به خدا نشان دهم که ایمان دارم که او به وعده

خود را خواهد کرد.

خدایانو نخواهی گذاشت که از مراد دلم دور بمانم.

**\* از دست دادن \***

اگر انسان چیزی را از دست بدهد نشان می دهد در ذهن نیم حسنیار او اعتقاد به از دست دادن وجود دارد. به محض اینکه انسان این اعتقاد را از دست نیم حسنیار خود بتراند آنچه را از دست داده است با هم سنگ و معادل آن را بدست خواهد آورد. انسان چیزی را از دست می دهد که با حق الهی او نباشد و یا آنقدر کم باشد و شایسته عالی نباشد.

(عبارت تالبری)

- در ذهن الهی از دست دادن وجود ندارد. پس من نمی توانم آنچه را که حق من است از دست بدهم.  
خرد و استاهی هرگز دیر نمی گذرد و راه بازگرداندن راهی دانه.

**\* دین \***

اگر انسان به کسی عدول باشد یا کسی با او بدی داشته باشد نشان می دهد که در ذهن نیم حسنیار او اعتقاد به دین وجود دارد. برای دیگرگون ساختن این وضعیت باید این اعتقاد را خنثی کرد.

مثلاً نمی نردم آمد و از طلبکاری خود نسبت به فردی سخن گفت که نمی توانم طلبش را بگیرم و اینکه هیچ طریقی نمی توانم طلبش را وصول کنم. او نفهم به نسبت تو باید با خودت کار کنی و کاری به آن مرد نداشته باشی و نفهم این عبارت را کنار این. در ذهن الهی دین وجود ندارد. هیچ کس به من عدول نیست. همه دین پر دافت شده اند و من آن مرد را ضرر در محبت و بخشایش قرار می دهم و برایش برکت می طلبم.

(عبارت تالیری)

الفون هم به نام در بر تو لطف الهی در بشووی عالی برداخت و سر راست شده اند  
من هم را مورد رحمت و بخشایش قرار می دهم در ای همه برکت می طلبم.

\* فروزش \*

برای اینکه جنسی را بفروشیم باید با ایمان به خدا و ائمه اعتقاد آن کار را برای فروزش  
فراهم کنیم بعد از آن حال که خداوند بهترین نذر را با بهترین هدیه برای خرید آن می فرستد  
اعتقاد داشت با ششم و آنرا دلار کنیم. مطمئن باشید که خداوند آنرا با بهترین نذر در بهترین  
هدیه خواهد فروخت.

\* صاحب \*

(عبارت تالیری)

- در عرصه مسئولیت و قانینی در کار نیست.

- حق من در حمایت رحمت به من عطا می شود.

من در محبت و با جان این شخص (یا این اشخاص) بکار نام خدا حامی منافع و مصالح  
من است و الفون خواست خدا از این شخصیت برخوردار است.

\* هدایت \*

پیام باره نمود انسان همواره سر راه او قرار دارد.

(عبارت تالیری)

من همواره در پی تو الهام می دانم چه باید کنیم و بی دریغ از زهد نمودن می شودیم اطاعت  
می کنم.

- الفون اراده شخصی خود را بر سر هدایت می نهد تا قرآنی اراده تو شود. اراده تو نیز اراده  
من است و تو که نظرتی من به وقت تو که زود وقت من و چنین است که هم طلبیده

در یک چشم به هم زدند انعام می بینند.

**\* حاجت \***

من در اعظم نور خدا هستم، که هیچ چیز ممتنی نمی توانم در آن رسوخ کنم  
من در نور خدا نامم برهنه دارم و امر بنیان نرسیم بنیستی از لای خود بازمی گردند.  
هیچ چیز با خیر و صلاح نمی ستیزد.

**\* حافظم \***

در ذهن الهی از دست دادن حافظم وجود ندارد. از این رو هر چه را که باید بدست  
بیاورم و بیاورم آورم و هر چه را که بخواهم نصیب فراموش می کنم.

**\* طرح الهی \***

هر انسانی صاحب یک طرح الهی است. درست همانگونه که تصور کامل درخت  
بلوط در تخم آن وجود دارد. الگوی الهی حیات آدمی نیز در هستیاری نیز خود را نقش بسته  
است.

در طرح الهی ضرورت وجود ندارد. آنچه هست سلامت کامل است و ثروت کامل و  
حیات کامل و بیان کامل نفس.

پس همواره بر سر راه آدمی یک انتخاب الهی وجود دارد و هر روز انسان باید بر طبق  
طرح الهی زندگی کند. اگر نه با او نشیء می ناخوشانند و رومی شود.  
(مبارکهای تالیری)

از هر چه در مشیت الهی زندگی نیست دست می شویم و طرح الهی زندگی هم الفنون است  
می شود.

چیز خدا قدرت دیگری وجود ندارد و این قدرت در باطن خودم نهفته است. چیز خواست  
خدا خواست دیگری وجود ندارد و این مشیت هم الفنون بیان می گردد.

خدا را تسکین دهد هم الفنون هر چه را که آرزوهای درست دلم را بر می آورد از آن ذات کل

می ستانم.

هم الفنون طرح الهی زنگیم اشک را می شود با جایی را بر کنیم که چیزی من کس دیگری نمی تواند  
آن را بر کند هم الفنون به بار می رسد می زنگیم که چیزی من کس دیگری قادر به انجام آن  
نیست.

**\* سلامت \***

اگر کسی جاهلگ و نادان باشد و سلامت نیز خواهد بود. هر عرضی ناشی از نگاه  
یا تخط از قانون معنویت است.

تصادفات و کجولت و حتی خود مرگ هم حاصل دست بی زبانشنخ از تصاویر تاریک است  
ذهنی است.

اگر کسی خورد را اجتناب بکند که خدا او را می بیند و موجودی می شود و با نیک و بی نیک و  
بی تولد و مرگ زیرا خدا انسان را به بسیاری خود و شب خود را فریاد.

(عبارة حکایه نالدی)

من خستلی ام راضی می کنم چون از هیچ چیز خسته نمی شوم.  
من در سعادت ابری و شادمانی تریبا و شادمانیهای سحر آمیز زندگی می کنم.

تو در من جنبی:

شادمانی ابری، جوانی ابری، دولت ابری، سلامت ابری، محبت ابری، حیات ابری

هر گونه نقص در بینایی، نشانه ترس و سوء ظن و وجه به موافق و موافق از وقوع رویداد های  
ناخوشانه و زشتی در گذشت یا آینده به جایی زندگی در حال است.

من صاحب دیدمان شفاف و اندر حال هستم و بالا و پایین و بیرون خود می نگرم.  
زیرا خیر و صلاح از شمال و جنوب و شرق و غرب به سویم می آید.

دیر بایتم، دیدم آن خداست، بی نظیر وی همتا، تا جان از نور خدا که بر اهرام می تابد بر روشنی  
می بینم که نشانی بر سر اهرام نیست، تنها قبرستانند در آنجا جان و سر کتفهای بی پایان.  
کم خونی نشانم بر آورده نشدن آن کز روی عدم ستادی و خوشبختی است.

و ما تبسم، نشانم از ابراهیم و عیسی و انبیا در این گونه صفت است.  
هم اکنون جریان نور الهی در هشیاری من، هر چه فکر اسیری را از میان می برد و من هم  
را در دست دارم و هم در دستم دارم. برای سلامت کامل و شادمانی در خستادم بسیارم می گذارم.  
هر گونه مرض قلبی نشانم ترس و خشم و این گونه عوارض است.  
قلب من از ترس است کامل در ذهن الهی و هم اکنون در جایگاه درست قرار دارم و  
کار درست خود سرگرم است.

دل من دلی است ستاد و بی باک و صحرایمیز.  
نور خدا بر باختم با تقم می تابد و بر سلامت تا باکم بسیارم می گذارم.

\* عناصر \*

انسان، آفریده بسیار و شبیه به خدا، همه مخلوقات قدرت و تسلط یافته است.  
به انسان این قدرت داده شده که بر باد و دریا خفیه نیز نیرو را آتش کامل پدید آورده یا سلب  
و یا باز ایستاند و در صورت نیاز به باران، باران بسیار اند.  
آتش درست انسان است و همواره در جای درست خود قرار دارد و بکار درست خود سرگرم  
است.

در ذهن الهی خشکسالی وجود ندارد. برای باران کافی برای آبیاری محصول یا باغ  
خدا آتش می کنم. به روشنی می بینم که هم اکنون بارانی ملامت می بارد.

\* متفرق \*

- از شرم لغت اندر از صدمه بخت بیاید سرستی می آید - دلیل علمی آن این است که وقتی انسان  
تغیر می ورزد - تصویر بی روشنی در ذهن نیم هشیار خود پدید آید او در آن در عرصه عینی نیز  
تغییر روحانی می شود - بنظر راه فرودن این چهار صفت عدم معاد است  
- هیچ موقع در زندگی خود از غم و غصه سخن نگردد چون ببالین کار بصورت ناخداگاه  
انظار را تیرا در سر می کشد.

- آدمی همواره در بیرون عمل و ایمان نیست ، ایمان اگر فعال نباشد مردود است .  
- تا زمانی که انسان همانند زمان کودکی خود ، آن روزی بزرگ کند تا آنکه بزرگ تر نشد  
بایش و معجزاتش بر او ظاهر هم نماند هرگز تیرا در عالم بستر نخواهد رسید .  
- تا در شاه در زمان کودکی بر روی ماسه نقشه نقش می کشد تا در بزرگی بر گرتن  
کشور چین در صحنه چین یکی از او اعجاز رسید و لغت نقشه هم چیزی را می کشی لغت نقشه  
گرتن تمام دنیا را ، لغت بفرستد و در دنبال کارش از بزرگی شاه نشود و بر سر می چین من  
راه گرتن چین را به تمام عالم میداند و در مقام پادشاهی بر سر و مالک ایشان چین را نیز  
گرفت . یاد بگیرم فکر بزرگ بکنم تا بزرگ شوم (سلطان احمدی)

(عبارت های تالیفی)

- همانگونه که خدا جبرایی تا بزرگ است ، خیر و صلاح نیز هر چه او و جبرایی تا بزرگ است . من با خیر  
و صلاح جبرایی تا بزرگ بگمانم .

- من تنها با ایمان خدمت می کنم تا فرادانی می گرانم را آنگاه گرتنم  
- از ظواهر امر در نیم - خدا توکل می کنم و او هم اکنون عباد دل من را به من می دهد  
و قانون خدا مانول افزایش است ، برای مغزونی در سر بر لطف الهی در بونوئی عالی

سیاس من گزاسم.

نتیج گیری (قسمت ۲)

تجارت آن عبارت نالگیری را نالدار کنند که پیش از همه می پرسند بر (ما در خلاصه نوشتیم برای کتاب نیز چنین عمل کردیم و از ذکر تمام عبارتهای نالگیری سرهمیز کردیم. برای مطالعه بیشتر عبارتهای نالگیری می توانید به کتاب مراجعه کنید و سلفه ای عمل کنید.)  
آنگاه عبارتهای خود را در برابر هر وضعیتی که بیاکند رویارو شده و این به حرکت در آورید چون این کتاب همان مصای است که معجزه می کند تر القنار تو و تجلی کار خداست و صحرای امور الهی.

حرکت الهی که بر زبانم جاری می شود همان خواهد شد و بی شمرند من نیاز خواهد شد بلکه همان را خواهد کرد که خواست ام و نامران خواهد شد.

(قسمت سوم)

\* در فقی توفیق \*

- همیشه از انسان موفقی می پرسند: (راز توفیقیتان چیست؟)  
اها هرگز از انسانی که شکست خورده نمی پرسند: (راز شکستتان چیست؟)  
دلیل آن ساده است همه می خواهند بدانند چگونه در فقی توفیق را ایستادند.  
برای هر انسانی توفیقی هست. هر چند که این توفیق در پس دریا دیواری پنهان شده است.

- بسیاری از عوامل هستند که در درون ما مانعی ساختن و مانع صحرای می مانند که نمی گذارند از آن رود شویم و پیشرفت کنیم. اغلب این حصارها صحرای فقر است فقر از کسی یا از اوضاع و شرایطی راه خیر و خوشی راه سرد می گذرد اگر شکست خورده اشید و به موفقیت دیگری فقرت بوزید راه موفقیت خود را استند و می کنید.



برای خفنی کردن و شک و فقرت و کسور این عبارات را توصیف می کنیم:

اکنون خداوند تعالی آنچه را که برای دیگران کرده، بلکه پیش از آن را نیز برایم می کند.

- مشهور و مشوق نسبت به هر کاری که انجام می دهد در خفنی توفیق را به در میان می کشد.

- راز موفقیات این است که آنچه را انجام می دهد برای دیگران جالب توجه کند.

خود علامه مندر باشد و دیگران نیز علاقه مند شوند.

- معمولاً حالتی خوشایندتر باید لیکن در خفنی توفیق را می کشد.

چینی نامی گویند: مردی که چهره اش بیخاش نباشد نباید معافزه باز کند.

- زندگی در گذشته و ناله و زاری از در اقبال با، حساری بلند بر سر راه موفقیات شما

- سعی کنید در باره کاره میان با کسی صحبت کنید. چون با این کار همه نیر و بیان را

هدر می دهد. سکوت طلاست.

- موفقیات راز نیست و نظام است.

- تنها آن چیز را به خود جذب می کنید که بی نهایت بکن می اندر بشود.

### \* خستهای بی گناه \*

در این جا نویسنده به داستان فرعون و حضرت موسی و برادرش هارون اشاره کرده

و داستان از این قرار است که فرعون برای زدن خست به حضرت موسی نگاه

نهاد و او را میور شد که خست بیرون نگاه درست کند که تقریباً کار محالی بود ولی انجام شد

دارو چه بسیار پیش می آید که انسان در زندگی با چنین وضعی روی روی شود.

در کتاب اشرفی از دارن هارون نیز اشاره به مردی ۹ ساله ای دارد که نوه اش

زیریک جسم سنگین کسری کند در اطراف کسی را برای بلند کردن آن بیدار کند  
اما خود تصمیم می گیرد آن جسم سنگین که بلند کردنش برای آن محال بود را بلند کند  
و این کار را می کند. دارن هر دو سیس می گوید تا از نسبت تا سن ۲۰ سالگی صبر  
کنید تا قدری آستان آستان شود همین الان کارهای غیر ممکن را ممکن کنید. (سه) اهد

تر و دیرک و ترس در اسارت نگاهتانی می دارد و با وضعی روح روی شود که امید می در آن  
نی بیند. می پرسید حالا چه باید کرد؟ درست همین است که باید بدین ماه خشت  
ببازید.

یا در حال باشد تنها دشمن ماه خود ما هستیم یعنی همان افکار متقی، تر و دیرک و ترس  
همیشم باید خودتان را اثر دهند و موفق احساس کنیم تا صبر در آن به رویان باز شود.  
هیچ کس چیزی به آدم نمی دهد مگر خود او. و هیچ کس چیزی از آدمی دریغ  
نمی دارد مگر خود او. بازی زندگی یک بازی انفرادی است. اگر خودتان غرض شوید  
همه اوضاع و شرایط عوض خواهد شد.

در راستای پیشرفت و موفقیت باید دنبال گره های خود بگردیم و راه رودخانه پر از  
آشغال پیشرفت خودتان را باز کنیم و اگر در مسیر گرفتگی وجود دارد آنرا بر داریم تا  
آب به سرعت عبور کند. گاهی اوقات این گره می تواند شناسش و خنده رونبول در بار  
باشد.

\* وینچمن از آستان دانا بودن \*

در این جا نیز نویسنده کتاب خانم اسکارین شین، به داستانی اشاره می کند که در نظر  
اشاره می کند که برای دیدن داماد با مسعل از خانه بیرون می روند و می بینند نفر از آنها با  
خود روغن اضافی بر نرد چون آمدن داماد به طول می انجامد وینچ نفری که روغن

افزاینده تر است چنانچه خاصیتش می شود و آن بیخ نقره دیگر با چنانچه روشن با  
داماد که نصف شب از راه رسیده همراه می شوند و چنانچه جامه مانند  
مشعل در این مسائل نشانده و نظیر هشتمی اگر است و روشن یعنی آنچه که نور  
یا فهم و شعور می آورد

بجز آنکه در بعضی عقول و تخیلات از آن در این موضوع این باشد که باید در کارهای  
از جمله تر پیشین هم شراط و رخ داری را بکنیم تا در صورت وجود آن در مسائل  
ببرای تقیم در او می آید و معادمت کنیم و موقوف شویم - (سلمان احمدی)  
در عرصه زندگی این مسائل زندگی باید رعایت کرد

اگر مسأله که در زندگی در این مسائل عالی است (که معمولاً چنین است) باید بیاموزند  
که چگونه خود را از نظر عالی گویند و عملاً با نشان دادن و اشاعت ایمان خود و حوله  
گویند که بر جا مانده و هتلی خود را حفظ کنند و اگر این عاری نسبت بر پول است  
به حقوق ما هانم و در آمد و پس انداز و سرمایه خود را که است که چه بسیار یک شب بر باد رود  
اما اگر این معنوی نسبت بر پول، توکل بر خدا است. توکل بر خدای روزی رسان و اگر  
می خواهد در این خود را حفظ کند باید در باب دیگر که فاعطایا و هوایای خداهستند و  
کنیم که الله عطا کند و ما سعی نمی کرد و اگر دردی بیست شود و چیزی نمی گذرد در دردی  
دیگر نشود می شود

هرگز از کمبود و غلبه سستی سخن نگویم و نور از سخن زنی تویر تو حکم خواهد شد و انگلی  
به هر چه تو می کنی با آن بلی می شوی پس اگر درام متوجه شست و عصاب باشد  
باشست و عصاب روی بر می شود

باید این با خود عادت را در خود بیور و آید که در دنیای شلقتی از زندگی می گذرد و این  
عالی است که در آن هر چه حساب ظاهر و علم می گذرد

انسانی که موفقیت می رسد دیدگان خود را به موفقیت در چشم است. اگر علم

او بر صغره استوار حقیقت و صداقت نباشد و با بشتر باید ارجی مانند اگر نه همانا بر  
شخ نباشد و ویر یادم رود. چنانکه دستخوش امواج بلایمی گردد و طوفان دریا کن را به  
نیستی ازلی خود می کشاند.

بها انزشت و آرماتهای الهی در ارم می آورد.

عانون تدارک در هر دو جهت کار می کند اگر برای آنچه نمی پسندید و می ترسید تدارک  
بیتقدیر همان را به سوی خود خیزد و نگیرد زیرا ترسی که از آن می ترسیم بر من واقع نشد.  
و از آنچه بیم داشتم بر من رسید. از زبان مردم می شنوم: باین بولی برای روز بیماری کنار  
بگذارم. آنجا بایستی خود را استقبال بیماری می روند. باین شنوم که مردم می گویند: برای روز مبادا  
بسی اندازم کنم. روز مبادا می ترسید در سخت ترین شرایط از راه می رسد.

مشیت الهی برای هر انسان، و فوریعت و قرار آنی است. ترس باید انبارداری حایر  
شده به انواع نجات بریزان شود. هر چند که باید یاد بگیرم در سبب بطسیم.

مثلاً این عبارت را تکرار کنید: من عانون گردآوری را فراموش خوانم، روزی من از جانب  
خداست و هم انون در بر توفیق ضروری ببارد و انبوه می گردد.

هر روز باید برای خود اختیار کنید که در ناخواهد بود یا نادان. آنگاه برای خیر و صلاح خود  
تدارک خواهد دید. آنگاه چشمی عظیم به سوی ایمان خواهد پرید. آیا با خدمت بی تردید یاد  
ترین که در غنی برای مشعل نمی خود بر خواهد داشت.

آنچه را دارم خود من را به با گریه در راه را برای دارم هر چه بیشتر بکشاید.

«النون مشعل کیم انز و غن ایمان و توفیق سرشار نبر.»

\* چه انتظاری دارید؟ \*

- ایمان یعنی امید و انتظار.

هر چه را انتظار آن را می کشید بر ایمان اتفاق می افتد.

- از زبان مردم گاهی اوقات می شنوم که اوضاع از این بدتر هم خواهد شد یا چند مشکلات زیاد شده بی خبر از اینکه باللام خودشان به بهت چیزی در زبان می آرند می آرند.

- انتظار آن را عرض کنید با اوضاع و شرایط آن عرض شود. اما وقتی عادت کرده ایم که منتظر قدر آن و کمبود و شلست باشیم چگونه می توانیم انتظار ایمان را عرض کنید؟

بی رنگ چنان رفتار کنید که آثار منتظر موفقیت و شادمانی و فرلواتی هستند. برای خبر صلاح خود آماده شوید!

کاری کنید که نشان بدهد در انتظار آمدنش هستند. چون تنها ایمان فعال بیرون تن بسیار اثر می گذارد.

به هر چه توجه کنید با آن بلی می شوید. پس مدام به چیزهای زیبا و دلپذیر توجه کنید تا با آنها عاسی ناصری و باطنی داشته باشید. چیزی نمی گذرد که همه این چیزها وارد زندگی شما می شود.

اگر راه و چاره را به خدا بسیار دعا و خیر و خوشی به ظاهر محالی برای می توانید از او انتظار داشته باشید. اما هرگز برای خدا تالیف ندین نلتید. یعنی نگوید از کدام راه می خواهید به خواسته خود برسید. یا از خود نرسید: آیا واقعا ممکن است؟ خدا نه تنها چستانیده بلکه خود موهبت نیز هست. و تدابیر حیرت انگیز خود را می آفریند.

این عبادت را تکرار کنید: من از خدای بخشاینده تمی توانم جدا شوم. پس از

موصیبت او نیز جدایی ناپذیریم مگر از موصیبت تجلی خداست.

و وقتی چشم اعدایمان به خدا باشد  
هیچ چیز آنقدر عجیب نیست که راست نباشد  
هیچ چیز آنقدر عجیب نیست که پیشش نیاید  
و هیچ چیز آنقدر عجیب نیست که در سر نیاید.

**\* بازوی بلند خدا \***

خدای اولی مسکن توست و در زیر مژگانهای جاودانی است.

از لاولاک، وزیر شکار مشهور آنلیسی پرسیدند چگونه می توان سرعت دستهاست  
دو برین او را به دست آورد. پاسخ داد: «باید بیدار بمانی و استراحت کنی. حال  
بباید مانند باحفظ آن در صبح از استراحت به عمل بپردازیم. او هنگامی که با سرعتی  
عروج یافته می رود. آسوده تر از هر لحظه دیگر بوده»

- در دوره های فلکتاب ای خود مالیدی می کنم «هرگز نماند» که اگر زوی قلبی شبانه مرض  
طلبی بدل شود و وقتی زیاد از حد چیزی را خواهانید هم جاذبه های خود را از دست  
می دهید. چون دل نگران و هراسان عذاب می کشید و به تقاضای افتید.

لب قانون سیری بی اعتنای هست که می گوید: هیچ یک از اینها با نام نمی دهد  
گاه نشستی نمی آردی از روی دریایی بی اعتنای به او می رسد.

- در همه دانشگدها باید درس مابعدالطبیع را بیخوابنده مابعدالطبیع یعنی حکمت  
اعصار. همان خردگهن که در طول سده ها نسل بعد از نسل، در سر زمین های چون  
هند و مصر و یونان می آموختند.

- اینک الحال زمان مقبول است. امروز است روز خوش اقبال صیحت انگریزین.

\* بر سر چند راهی \*

- امروز برای خود اختیار کنید که راه عبادت خواهد رفت.

هر روز ضرورتی برای انتخاب وجود دارد (بر سر چند راهی). صلاح در این است که عاقل ما بروم؟ بسیاری از مردم نمی دانند چه باید بکنند. سرسبیم خود را به هر در و دیواری می زنند و اجازه می دهند دیگران برایشان تصمیم بگیرند. بعد هم افسوس می خورند چرا به نصایح دیگران گوش دادند.

برخی هم با وقت و وسواس با استدلال می پردازند چنانچه وضعیت را می شناسند و سلب سلبین می کنند که انگار در دلال عطلاری مشغول معامله اند و تازه وقتی به هرق خود نمی رسند حیرت می کنند.

آقا هستند کسانی که راه سه راهی را در پیش «شهود» برادنیال می کنند و در یک چشم به هم زدن خود را در ارض موعود خورشید می بینند.

شهود شیروی است معنوی و بیس قرائت از ذهن است دلالی و هر چه که از دفتر ما بنام خود در راه شهود یافت می شود.

به نظر من بسر منظور شهود به زبان بسیاره همان فکری تیرگی است که به یکباره به سراغ خطور می کند و ما به خاطر ترس اخبار انجام نمی دهیم و کوچک بانی می مانیم (سلطان احمدی) مثلاً در عیالی که خود تو بسته در کتاب آورده:

ایشان هم گویند: هم امور خطیر (بزرگ) به دست کسانی انجام می شود که از ارمانهای بزرگ خود دست کشیده اند.

هنری مورد سالیان خود را طی کرده بود که فکر او میل می نمود به سرش (اقتدار) برای جمع آوری پول باجه مسئلای که مراجع نشتر دوستانش فکر او را اینباری جنون گفتند می آنگاشتنند و پیرش اشک ریختن به او می گفت: آخر هنری جید اشغال به این خوبی را که هفت می بیست و پنج دلار برای طایری دارد برای فکری جنون گفتند.

و حاضر کنی؟ اما هیچ کس نتوانست سر راه او شود و در برابرش مانعی ایجاد نکرد.  
- بگذارید خدا هر وضعیتی را سر و سامان ببخشد. چون وقتی سعی می کنید خود را در وضع  
سر و سامان ببخشید، همه کاسه کوزه را بهم می ریزد.  
در لاس های پریش و باسخ از من می پرسند: صلاح چیست؟ ما خدا و صحبت ما را سر و سامان  
بدهد؟

باسخ می دهیم: شما می خواهید با عقل مسئله را حل کنید. عقل می گوید الان اوضاع و  
احوال نامساعد است، وارد معامله املاک نشو و هوا سرد است در زشتی ننگ و... و نا  
گرم شدن هوا و مساعد شدن شرایط دست نگهدار!

حال آنکه در قانون معتوب (خدا پرستی) تنها حال وجود دارد و نیست! زیرا احکام و زبان  
دروایی پیش نیست و برکت شما در انتظار است تا با ایمان و کلام خود بدست آورید.  
- امر روز برای خود اختیار کنید که راه عبادت خواهد نمود: ترس را با ایمان را؟  
در هر عمل ناشی از ترس، نطفه شکست نهفته است.

توکل به خدا مستلزم قدرت و شجاعت است. ما اغلب در امور کوچک به خدا توکل می کنیم  
اما وقتی وضعیتی خطیر پیش می آید فکر می کنیم بهتر است خودمان دست به کار شویم  
و این ترتیب شکست خود را تدارک می بینیم.  
- جایی که راه نیست خدا راه می گشاید.

- شخص خدایی تقیاً همه چیز را محال می بیند.  
- همه آرزوهای بزرگ با مخالفت مواجه می شوند. بر شما است که بگذارید کسی سر  
راهتان نشود و در برابر آن مانع ایجاد نکند.

- با جسارت شربت، موهبت شربت به ما عطا می شود و با جسارت توفیق، موهبت  
توفیق! زیرا کامیابی و سزاوانی، مقام های ذهنی اند.  
- به معن هدایت الهی، راه درست را در پیش می گیریم. جایی که راه نیست خدا راه می گشاید.



و هام کنی؟ اما هیچ کس نتوانست سدر راه او شود و در برابرش مانعی ایجاد کند.  
- بلزارید خدا هر وضعیتی را سر و سامان ببخشد و چون وقتی سعی می کنید خود را در اوضاع  
سر و سامان ببخشید، همه کوزه که در این هم می بریزد.  
در لاس های پرستش و پاسخ از من می پرسند: مثلاً چه کنیم تا خدا وضعیت ما را سر و سامان  
بدهد؟

پاسخ می دهیم: شما می خواهید با عقل مسلم راجل کنید. عقل می گوید الان اوضاع و  
احوال نامساعد است. وارد معامله املاک نشو و هوا سرد است و روزش تلخ و... و تا  
گرم شدن هوا و مساعد شدن شرایط دست نگه دار!

حال آنکه در قانون معنویت (خدا پرستی) تنها حال وجود دارد و بیس! زیرا امکان زمان  
روایی بیش نیست و برکت شمار در انتظار است تا با ایمان و کلام خود در پیش آورید.  
- امر و زبرای خود اختیار کنید که راه عبارت خواهد نمود: ترس را با ایمان را؟  
در هر عمل ناشی از ترس، نطفه شکست نهفته است.

توکل به خدا مستلزم قدرت و شهادت است. ما اغلب در امور کوچک به خدا توکل می کنیم  
اما وقتی وضعیتی خطیر پیش می آید فکر می کنیم بهتر است خودمان دست به کار شویم  
و این ترتیب شکست خود را تدارک می بینیم.  
- حاجی کراه نیست خدا راه می گشاید.

- شخص عادی تقریباً همه چیز را محال می بیند.  
- همه آرزوهای بزرگ با مخالفت مواجه می شوند. بر همین است که بلزارید کسی سدر  
راه حال بشود و در برابر آن مانع ایجاد کند.

- با بصیرت شروت، موهبت شروت به ما عطا می شود و با بصیرت توفیق، موهبت  
توفیق! زیرا انصافی و سزاواتی، مقام های ذهنی اند.  
- به معن هدایت الهی، راه درست را در پیش می گیریم. حاجی کراه نیست خدا راه می گشاید.

بخار درای سیرخ خورد چگونه می توان نذشت \*

در این جا نرسیده خانم اسکلون شین به درامستان حضرت موسی که به اذن خداوند درای  
سرخ برای ارض خود پیش باز شد اشاره می کند و ایشان می گویند وقتی به خدا ایمان داشته  
باشیم و در این سرس در راه ای و توان به او تکیه را پیش بگیریم از درای سیرخ خود عبور  
می کنیم و مشکلات بلی پس از درای از زمین می رود.

هر انسانی صاحب مراد دل و ارض موعود می است. منتها احتیاج است به صبر و صبر  
را نرسیده بلی متقی خود شده اند که صبر اینها در از دسترس و محال با عالی تر از آن می کند  
که بتواند پیش بیاورد. توان به خدا را نظر بای بین مفاطره که می بیند بر که بتواند  
پیش بیاورد می سرسید مبارک صبر از صبران هم برتر باشد.  
و تازه از تمام معلوم که ارض موعود هم در بار باشد.

دهن استدلالی همواره از صبران (سرس دراهم) حالت می کند.  
آقا سر باز و چیزی خواهد گفت: پیش بر و و هو لا این موعود است که خواه  
ناخواه به سوی اولشیده می شوید.

به حالتی اند که خداوند معجزات خود را به شیوه کلمی اسرار که صبر به انجام می رساند.  
یعنی از راه کلمی حیرت انگیز و غیر منتظره به بعضی افراد کلام لازم را به زبان آورید و  
برکت و نعمت طلبیدید، خداوند همانند باری که درای سیرخ را برای موسی و مومنان  
شکافت، آن روزی شما را بر آورده می کند.

آبجای درای سیرخ من از هم می شکافتند و از روی زمین خشک می گذرم هم اکنون  
به سوی ارض موعود خود پیش می روم.

\* یاسبان دروازه \*

و من یاسبان بر شدم گمانشتم که هر گفتنی که او از زبان گوشت (صدور) هم  
 هم قابل بر دروازه اندیشهای خود یاسبانی بگردد. یاسبان دروازه همان هشیاری برتر  
 است. این قدرت به عاقلان داده شده است تا اندیشههای خود را انتخاب کنند.  
 همان طور که در کتاب قوانین زندگی من (از حسن شیرمحمدی) خواندم. ایشان  
 می گویند روزنامه پیش از ... در ده ها هزار فکر به ذهنی آمدی خطوری کند (ماتون شماره ۹  
 کتاب ایشان). حال خانم اسکاوین شش می گوید باید این افکار را قبل از ورود به  
 ذهن با لایق کنیم و افکار منفی اجازه ورود ندهیم. ایشان می گویند باید بیاهرم  
 با عزمی جزم و کرامت که ام جلوی عاصی افکار منفی را بگیریم و بر آن یاسبانی قرار دهیم.  
 می توان با تکرار عبارت تاکیدی ذیل این کار را انجام داد:  
 شاید همیشه نتوانیم اندیشه هایمان را مهار کنیم اما لایم خود را می توانیم در اختیار بگیریم.  
 تکرار بر ذهن من هشیار باشم که از دروازه نگاه بر موقوفیت تسلط می یابیم.  
 متلافی و توفیق شما در زندگی بیستگی دارد. یاسبانی که بر دروازه اندیشه های خود می گذرد.  
 زیرا این اندیشه ها - در بر آورد - در بیرون عبور می شوند و عیب می یابند.  
 مردم فکر می کنند که با فرار از موقعتی ناخوشایندتری توانند از شر آن خلاص شوند. بی خبر  
 از اینکه هر چه فرار کنند یا همان وضع رو به رو خواهند شد.  
 اگر از مشکلات خود بگریزم آنها ما را عقب خواهند کرد.  
 از هیچ وضعیتی ناراحت نباشید تا ازین دستگیری خود را از دست ندهد.  
 باید سعی کنیم چیزی ما را ناراحت نکند.  
 حق کسی که از هیچ چیز ناراحت نشود و به آن بی اعتنا شد بر ناراحتی بروی  
 هم ناپدید می شود.  
 از استاد عباس منشی حرفی شنیدم که در این موضوع می باشد ایشان می گویند برای  
 درسیان روشی به امام زمان در کتابی توفیق کرد بین مسلمانان که خیلی سرد صفا

بیشتر و تقریباً اکثر افراد مسلمان بشدی بر آنم بیروی خطاب کردند نسبت به  
نایش و گفتش نشان دادند و نتوانستند از قانون بی اعتنائی استفاده کنند و به همین  
خاطر بارها و بارها مسلمانان را از خود در داخل رسانند معروف شد و حتی باعث شد که جرات  
کنند و گاهی بجهت کمین دیگری را نیز در مورد اسلام و مسلمانی قاتل می کردند و صورتی که  
اگر مسلمانان به این موضوع توجه نشان نمی دادند بی اعتنائی بود در این مورد جنون  
شناخته می شد. (مسلمان احمدی)

هرگاه به اهمیت هر آنکه باشد و هر یک بی سیر به عادت می کنند که در هر آنکه باشد و هر  
کلمه خود وقت به خرج دهد.

قاتلین سری بی اعتنائی یعنی کشته نشدن از ظاهر مخالف امور و نسبت نشدن  
از آنکه باشد سازنده آنرا مسلمانان می بیند و خواهد شد.

بی اعتنائی به ظواهر امور و خواه شد کسی و خواه بیاری و خواه فقران در ذهن و بی و امور  
بیمار خود و حول ایجاد می کنند.

هرگز نسبت به آنکه باشد بی اعتنائی نشان ندهید و بی آن بی اعتنائی باشد.

\* راه فرار آسانی \*

• آنگاه قادر مطلق گنج خود و نقره خالص برای تو خواهد بود.

• از آنکه شرارت را از خیم خود دور نمانی. و اگر گنج خود را در خاک و طلائی او نشانی  
نموی بگذاری، آنگاه قادر مطلق گنج خود و نقره خالص برای تو خواهد بود و نیز در آن

وقت از قادر مطلق قلند (گنج) دریافت خواهی کرد و روی خود را به سوی خدا خواهی

افراشت. نزد او دعا خواهی کرد و او نورالاجابت خواهد فرود و نیز برای خود را او خواهی

ساخت. امری را حزم خواهی نمود و بیایست مقرر خواهد شد. و در شبی بی راهی است

خواهر تابید.

راه قراولانی حیابان یک طرفه است یعنی راه برگشت ندارد  
راه قراولانی گناه به سر می تگدستی است و گناه به سر می شروت

راهی که انسان با غرور و بیرون توکل به خدا و تقوا با کتاب خود برود راه تگدستی است و  
راهی که با توکل بر خدا و تک اترا باشد راه شروت است  
مشیت الهی برای هر انسان اختراعی است بی گران

اندر چشم بی خود را عرض کنند تا در یک چشم به هم زدن همه اوضاع و شرایط سال موعود  
شود نیز جهان شما عیلود اگر جانها و کلام خود مان است و در باره حاصل کیمه و اندر شمای  
خود را در خواصه کرد

کلمات بسیار اجسام یا نیروی عوام در حرکتند تا در موسم خود به زندگی کفر و تقوا  
بازگردند و عرصه خود را بنظر گذرند و هر دمانی که بیوسته از تگدستی و شکست و محرومیت  
سخن می گویند بر راستی که تگدست و شکست خورده خواهند شد  
\* انگ از جنت خود کلام گذریم ملکوت تبت در غمی آید

عاجزان دنیا را به تگدست و شکست شمارمانه جستجویش کنند با این معنی که در هر چیز با دما  
و شکست زاری خواست بی خودی خود را به خدا عرض کنند

جد و شناء درک و دروازه را می گشاید اما این به معنی تنبلی نیست  
چم بسیار مردمانی که با اوضاع و شرایطی که جنگی بدل نمی زنگار من آید به این دلیل  
که (از نظر ذهنی) منتظر است که خود را بیرون از این اوضاع و شرایط تصور کنند

برای بدست آوردن استقلال مالی باید سر تا پا طلب و اشتیاق بود و باید خود را شروت  
احساس کنند و غنی بمانند بی وقف برای شروت و دولت تدارک بینند و صدام خود را  
آماده کنند چون طفلی خود سال شود و روان خود کند که شروت و غنی



در همین روز خداوند سبحان برآست - و در همین روز مصباح به هیچ چیز نخواهد بود -  
 در صبح تا غروب باید خدا را طلبید و طلبیدن به این معنی که آدمی باید نام نخست را برآورد  
 و حرکت را آغاز کند و خدا بر او کمک می کند و تا آخر او را همراهی می برد -  
 راه کسی طلبیدن خداوند است که در عبارتهای تالیفی، امید و انتظار و تدارک دین  
 و آگاه شدن برای خیر و خوشی و ... می باشد -

- هر روز باید تکلم درست و اندیشه نای درست را اختیار کنیم -  
 هم ما خدایمان را داریم که هر چه خواهیم می توانیم از آن بیرون بکشیم خزان خیال  
 پس بیاید تا خود را بشناسد و مقدر و سالک و خوشبخت تصور کنیم و هم امور خود را بشناسد از نظر  
 الهی ببینیم اما راه تحقق که در برابر دست عقل کل بیسیم -  
 او خوب کسی دارد که توان آن بی خبری و تدارک بی خبری که توبه به حیرت فرود خواهد برد -

\* با اعجاب بنگر \*

- اول دنیای شگفتی را طلبید که این همه برای شما فرود خواهد شد -  
 - دنیای پیشرو دنیای اعجاب انگیز از هر لحاظ هست و همان طور که در کتاب  
 قوانین زندگی من از حسن شیر محمدی خواندم (در قانون ۴۲) ایشان به نقل  
 از آنستونی را بیشتر نوشتم اندک آنند در کام عوصم که روشن است مثلاً در ششم از شای  
 در کتاب زندگی و صنعت و ... (سیدان احمدی)

و در این کتب لوئیس استوننسن می گوید  
 دنیا چنان برآست از قراوانی  
 در چهار ای نزاریم چیز شماره ای -

پس بیاید آنچه پیش رویمان است با اعجاب بنگریم -  
 - کودکان تا وقتی بزرگ نشوند و از انتظاری شماره سرشارند اما اگر در کمی ناخوشانند

زندگی و آنچه از دنیا می‌شکفت بیرون می‌آورد.  
حال بیاید به برخی از معانی جنون از نظر کسی که در گذشته به ما می‌آموزد:  
اول سبب کسی که دارو را بخورد و مانع نباشد تا ناامید نشود و نمی‌تواند در زندگی صاحب  
هم چیزی بود که او را در بهترین دوران عمر بخواهد کسی هم دانند که بگذرد چه در آستان  
دارد. آخر این هم شکر شده اما زندگی.

اینها برخی از معانی بود که در اوایل کودکی در ذهن ما نقش بسته بودند.  
چیزی که امروز در دنیای زندگی می‌کنند که از این برای امر یا حقیقت رو بروی شوند  
حتی اگر ما بعد از طبیعت استن را با آنها نماندند نیز هم قضایا را از امر و اشتیاقی  
شادی بخش است. در شش سالگی می‌تواند بهترین بیاض است یا در شش سالگی  
بشود و از شکر به بیشتر دیگر هر چه.

الغرض دیگر ما به دنیا می‌شکفت که باز نشدیم. آنجا که هر روز معجزه ای می‌تواند  
یک شب پیش آنکه چون وقتی معجزه از راه می‌رسد شتابان پیش می‌آید  
راه می‌خورد و در وقت آن که چهاره می‌آید او حلیمان.

نفا و ضعف آدمی این است که نسبت به هر چه بود و گواهی دل خود که گاهی در  
باشد در راه آنچه که رفتن یا نماندن آن است در راه چاره می‌شود در یافت می‌شود  
بیایم هم الغرض به دل گواهی که گواهی باز کردیم ما از شگفتی که شکر شکر شویم. اما  
مواظب باشد معاداد گذشته به سر برید. زیرا مراد ما از شگفتی آن که کودکی می‌کند  
گذشت نیست.

پس بر آنچه بود و روی تو است با اعجاب بنگر.  
همه ما باید از امید و اشتیاق الهی که بر سر باشیم. بیاید در آن خیر و خوبی بیندیشیم  
که چنین مکتل می‌تواند خواه سلامت، خواه شکر و خواه بیان تا عمل نفس  
در این باره از شکر نشکند که چگونه خیر و صلاح حال می‌تواند تا تمام بند در دنیا



سیاسی بکنار بر کنیشتایسین در عصر غیبی خواست خود را ستاده اند  
پس بی شک راههای رسیدن به آن هم سیشتایسین مقدر و نامشخصی شود  
در برابر هفتادگی شهودی خود باطل بیدار باشد در نام ناکاه خود در اراضی موعود خود  
بباید

\* غیبت خود را در باید \*

لا در قبل از آنکه بخواهید من جواب خواهم داد و پیش از آنکه سخن گوید من خواهم شنید  
غنا هم سعادت می جوید و پیش از خودتان به مقصد می رسند اما چگونه می توانیم غنیمت  
خود را در برابر ما بگردانیم باید گوش شنود داشت که بیشتر بود و دیگرانی بیتا که بیشتره اکثر غنیمت از  
جنگ و خواهد در بخت  
برخی از مردم هرگز در زندگی و طول عمر خود غنیمت خود را در نمی یابند آنهایی که  
زندگی من همیشه با رنج و تعب همراه بوده و بخت اقبال هرگز به من رونکرده  
آنجا کسانی هستند که در برابر غنا هم خود خفتند از آنرا از شدت تنگی غنیمت خود را با ختم اند  
مردم بنگار کنند که در برابر خیر و صلاح بیدارم و هرگز فرصتی را از دست نمی دهم بیشتر  
مردم در برابر خیر و صلاح خود تنم بیدارند  
هر شرفی حاصل آرزو است

با بصیرت کامل به قدرت معاوضت تا نیز بر اندیشید بیدر بشید و اکثر مردم بیشتر  
اوقات در انجام به سر می برند و از این روی و تصحیبات نادرست می گیرند و به راه خطای روز  
همه باید به چیزهای بی ظاهر و حال غنیمت بی چشم  
یکی از عبارتهای تالیدی که همیشه تکرار آن را توصیه می کنیم این است:  
یک خوشی غیر منتظره پیش می آید تا آنزوی بی ظاهر و حال هم اکنون بر آورده شود

شخص عادی همیشه سرگرم لنگجاری و متن با مشکلات و موافقی است که نمی گذارد  
خبر و صلاحش به عینیت در آید.

به هر کس که توجه کند با آن یکی می شود. پس اگر بخواست موعظه موافق باشد آنجا  
بزرگتر و بزرگتری شوند.

همه توجه خود را به خدا و عطف کنند و به صلوات روی آورند و با موافق و عدم در دل بگویند که  
راستی خدا خردمندانه افتد و چاره یکی او حکیمانه.

صراحت خواند و تورا اجابت خواهم نمود.

برای به عینیت در آوردن خبر و خوشی خود نباید به ظاهر مخالف امور تبلیغ کنیم  
عباری را که از لغت که به شما احساس اطمینان می بخشد مثلا:

بازوی بلند خدا مردمان و شرایط را در بر می گیرد و او ضامن و اعمار می کند تا از عفاف و  
مصلح من حمایت کند.

در این زمینه

در خصوص عدم توجه به ظاهر امور و مطالعه بیشتر کتاب قانون دوم کتاب قوانین  
زندگی من از حسن شیر محمدی مراجعه کنید. (سپاس اعدای)

### \* خبری در هامون \*

هر چند در هم که رهایی از وضعیت محال به نظر برسد «عقل کل» همراه خروج از آن را  
می داند. هنگامی که آدمی به قدرت خدا متوکل می کند. رها از هرگونه قدر و بند به عالم مطلق  
می پیوندد. بیاید این قدرت بقیه را که هر لحظه می توانیم با آن بیگانم بشویم در بایستیم.  
با خرد لایسته می مانس حاصل کند تا ظاهر مخالف امور از میان بر چنند. زیرا اشرا حاصل  
خداست پیچوده و نادرست و آری است.

در لایس پریش ریاسخ از من می پرسند: چگونه باید با آن قدرت تسلط ناپذیر مانس  
انها نام حاصل کرد؟ و من ریاسخ می دهم: با لایس خودتال و نیز از شخص تو بر تو حکم

خواهد شد.

اما همیشه گفته ام تنها آن عبارتی را تکرار کنید که به زبان می نشیند یعنی کلامی که  
بیشتر احساس اعمی و اطمینان می بخشد.

مردم مدام در اسارت گرفتارها و اندیشه های کمبودند؛ کمبود عشق و محبت و کمبود پول و ثروت  
کمبود سلامت و صحت و ...

مردم اسیر مردانگی و عدم تکمیل اند. حقیقت در رویای آدمی وار! آدم ابوالبشر (مظهر  
انسان) از مایه (رحمت و هم) خورده و جای تک قدرت: قدرت خدایه دو قدرت دیر  
خیر و شر.

آقای پس از صد سال خواب سنگین در اندیشه تیار (دنیا) چگونه باید از رویای آدمی وار  
اضداد بیدار شد؟

عیسی (ع) گفته اند: هرگاه دو نفر از شما در زمین در باره هر چه که خواهد شد متفق شوند  
هر آنکه از جانب پدر من که در آسمان است برایشان کرده خواهد شد و این است قانون  
اتفاق. تقریباً محال است که خوردنی های بیوفای خود را بر زمین بیفیند  
اینجا است که حضور مشاوران و دوست به مرد می آید و ضرورت دارد.

چه بسیار مردی موفق که دلیل موفقیت آنها اعتقاد به سرشالیم آبی آورده است.

تا حد امکان هر چه کمتر درباره کارهای خودمان صحبت کنید، آن هم تنها با کسانی

که به شما دلگرمی و الهام می بخشند. چون دنیا پر است از آدمهایی که نفوس بی رحمی زنند.

مردی که نتواند بگذرد از این که محال است با او اتفاقاً که نوزاد بلبل بر او آید.

انسانهای موفق هرگز در اول و تا اصرار نمی نشینند و جسورانه به پیش می روند و عقول

دارند و راهی جاری و مستقیم قدم برمی دارند.

آنان که دوتنه نشسته ترند می گفتند: تا من خود را با حال که باب انگیز از دست می دهم.

خدا تنها حال برای شماست. چه بی شمارند مردمانی که مدام به اجتناب و اندوختن سرگرفتند.

وهراسان از مصروف آنجمله دارند و مکتوب و تلگراف سستی بیشتر می باشد از زندگی خود قوامی خوانند  
نکته شخصی برای دوست خود که فقیر بود و چشمش ضعیف بود عینکی خرید تا  
به چشمش بنزد و آنرا به او هدیه داد و روز بعد که او را در خیابان دید و عینک به چشمش  
نیست گفت چرا عینک نزدی گفت من فقط روزی یک شب از آن استفاده  
می کنم از آن زیاد استفاده نمی کنم خراب می شود!

امروزه تشریح می بینیم در بعضی خانه ها و مدارس خانه های بسیاری از لوازم را استفاده نمی کنند و  
می گویند صرف وقت مهمان آمدن آنها را می آوریم. شاید روزی و سالها آن وسایل می ماند  
تا آن مهمان خیالی از راه بیاید و به همین خاطر دیگران را از خودمان بیشتر دوست  
داریم. (سلمان احمدی)

این پیامی برای همه مردم است. به مشکل خودی اندیشید و ضمن براندازی خود را شناسایی  
راه انجام آنرا می دانید زیرا پیش از آنکه بخوانید او پاسخ خواهد داد. عرصه همیشه  
بیش از تقاضای آنرا.

خدا هم بخشاینده است و هم مهربان و هم انور و در ایسر حیرت انگیز خود را  
می آفریند.

وقتی تحقق طرح الهی زندگی خود را می طلبید. از هر آن چه کردید طرح الهی نیست  
مصرف می مانند.

\* مفهوم باطنی سفید پیرنی و هفت کوئولم \*

در این جا خانم نویسنده اشاره به داستان یک منجم که برای کودکیان ساخته شده می کند  
و از آن نتیجه گیری می کند.

داستان منجم از این قرار است که سفید پیرنی یک شاهزاده خانم کوچولو، یک زن پیرنی  
(عابد ریاضی) ظالم دارد. زن پیرنی هر روز با آینه سحر آمیزش مشورت می کند و از آن  
می پرسد: ای آینه سحر آمیز بروی دیوار ایمن بگو لیست آن زیبا رخ شاهوار  
عانت روزی آینه پاسخ می دهد:

ای ملک هر چه زیبا و ظریف باشی اما سفید پیرنی است آن که از تو نازش تر است  
این پاسخ ملک را به خشم می آورد و تصمیم می گیرد که سفید پیرنی را جنگل فرستد تا  
دست بلی از خادمانش گشت شود ولی سفید پیرنی با الناس خادم از دستش رها  
می شود و در جنگل رها می ماند. بعد با یک حیوان جنگل به خانه ای فرستاده می شود  
که برای هفت کوئولم می بود که در خانه نبودند.

سفید پیرنی خانه ای قرار می کند در خانه ای با عنوان آتش ز قهقورل بسیار می شود و  
هفت کوئولم نیز آنرا می پذیرد. تا آنکه دوباره زن پیرنی او توسط آینه او را برای کند  
و خودش را به شکل پیرنی درمی آورد و با طری غرای آورده به سم خانم هفت کوئولم  
می رود و یک سیب زهر آلود با آن رنگ به سفید پیرنی می دهد و آنرا می کند اما شاهزاده  
اترا می رسد و با بولسیدل او جانی دیگر را می بخشد. در این هنگام نیز طومانی  
و چشمشاک می وزد و زن پیرنی او را با خود می برد و نیست و نابود می کند.

نسخه خانم نویسنده:  
به تقریباً کسی نیست که زن پیرنی ظالم در آتش باشد و چون زن پیرنی همان  
اندیشم کی منی کرد ذهن نیمه شیار خود نقش کرده اند  
اتر ششم کی منی همیشه آدم را به سمت حسادت و نگاه می کشاند.

۱- پرتغال و هیسپانیای که به سعید عرفی ملک کردند تا در جنگل شرس و بیخانه هفت کورگ  
بسیار یاد شهردار الهام خود ماحسنته که جواری و کفاده اند تا ما را از مشکلات بیرون  
۲- هفت کورگ مظهر شرور و بی حیاست که بر سر اسون ماحسنته عقل یک دوست  
خوب و عقل یک آدمی که در بیرون شرایط کنار می ماند و حسرت پذیر و عاقل  
۳- شاهزاده مظهر طرح الهی زندگی شایسته و هوای که بیدارشان کند تا با امید و سعادت  
خواهید زیست.

۴- حال در بیدار کردن نظام شاه چگونگی استیاری در ذهن نیم هشیارشان بنا کرده  
همان نوعی اعتقاد رفتی در همه امورشان چهره می آید.  
همیشه این جمله تالی می را تکرار کنند:

در برابر خیر و صلاح خود بیدارم و هیچ فرصتی را از دست نمی دهم.  
ما باید تلقین های دلنگیزی که در زبان بیدار است را سر به نیست کنیم و هشیار  
ایدی بجا می رهایی از شر این اندیشه های منفی است.

(تسبیح چهارم)

(نقود کلام)

\* حرب های که توفیق شناسی \*

صن حرب های و راه های دارم که توفیق شناسی و حرب های اسرار آمیز و راه های  
اسرار آمیز و چاره های اسرار آمیزه زیرا اخذ معجزات خود را به شیوه ای اسرار آمیز  
به انجام می رساند. مشکل بیشتر مردم این است که می خواهند پیشاپیش راه های  
چاره گویا باشند. می خواهند به عقل کل بگویند چگونه دعایشان را مستجاب کند.  
ببخورد و یاردانی و تداوم خدا توکل می کنند. وقتی دست به دعای بزرگتری می خردند اینها  
تالیف تعیین می کنند که از کدام راه خواست آنها برآورده کند و از این روشها در مطلق

برادر فقید و نیز حدود می گذارند و بآن بیانند قدوس اهانت می کنند.  
حضرت عیسی (ع) می فرماید: آنچه در عبارات سوال می کنید یقین یابید که آن را  
یافتیم و بی شبهه عطا خواهد شد و تا بازگشت نماند و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز  
داخل ملکوت آسمانها نخواهید شد.

طریق خود را به خدا بسیار روید او توالی کند که آنرا انجام خواهد داد. البسم ما مختار هستیم  
راه جادویی خدا را انتخاب کنیم یا به پیروی از ذهن استغالی راه دراز و دشوار بگریزیم.

رایبیا بیسم.  
ما برای طرح الهی نزدگی خود با خدا مجتهدیم در رو یا روی با هر وضعیتی نه هم طراز  
بلکم بالاتر. و اگر می توانستیم رازی که در پس این کلمات است در بایسم بتأمل حال در روانه  
سر بر می انداختیم و راه کمی نو در برابرمان گشوده می شد. آن گاه می توانستیم فرزند سالک  
الهی خود را بیشتریم تر برابان خود لایقناهی عاص حاصل می کردیم که شکست نمی شناسد.  
از ساحت الهی غیر منتظره چه فرصت تا که در اختیارمان قرار می گرفت. مشیت  
الهی در همه امور فعال آشکار می شد و اثرش و افعال الهی تحقق می یافت.

محبت خداست اما خدا ماقول است. «اگر مراد است در بیدار احلام حرا نگاه داریم»  
دکتر از نیست و بیلسون بی من گفت که نخستین بار با خواندن «عزیز» اثر امرسون  
به حقیقت پی برده است. عزیز یعنی جنب عاشقانه. و در راه ایم که بودمان چگونه در  
بازی خود غرق می شوند و فقط در بازی می توانیم موفق شویم که سخت بر آن علامت  
باشیم. مختصر حال بزرگ هرگز از بار خود ملول نمی شدند اگر نه محال بود که سوانتند به  
اختراعات بزرگ دست نزنند. هرگز کودکی را وارد از نماند چیزی بشود که نمی خواهد.

چون جز شکست چیزی به بار نخواهد آورد.  
نخستین نام برای کسب موفقیت این است که از آنچه هستد شمارمان باشد چه  
بسیار مردمانی که از خود ملولند و آرزو دارند دیگری باشند چه مردمانی که از آنها دور است.

بیتفس بی بهره اند.

در لندن که مردم مردی را دیدم که تصنیفی تازه می فروخت. نام تصنیف این بود:  
«مردم از خنده که من خوردیم» ما خوردانند بشدیم چه فکرگیری. پس با وجود دو سر و زبان  
که خودتانید، راه موفقیت را آغاز کنید. آنگاه می توانید با سرعتی هر چه عام تر در طرح  
الحقی زندگی خود گسترده شوید و تقویتان را با انجام بیسازید.

در باره اوها ما اسب مشهور مسابقات اسب دوانی، در روز نام مطلبی خواندم که  
بسیار الهام بخش بود. «اوها ما پیش از اینکه سرعت بگیرد باید یک مایل بدود»  
بی شک در این دنیا، اوهاهاهایی بسیاری هستند که می توانند در عرض مهنیت سرعت  
بگیرند و در چشم به هم زدنی مسابقه را ببرند.

مردم می دانند چگونه از بازی فوتبال، استنسیس با لطف لذت ببرند و اعانه دارند  
چگونه از بازی زندگی لذت ببرند و با نیروی غیبی میاززه کنند و برنده شوند.  
علت آن این است که می خواهند هم کار را خودشان انجام دهند و به خدا توکل  
کامل ندارند و به محض برخورد با مشکلات با استدلال و سبک دستگیر کردن وضعیت  
عقل کل (خدا) را کنار می زنند فارغ از اینکه چه ضرباتی به موفقیت خود وارد می کنند.  
تنها نقش آدمی این است که در برنده خوبی باشد. پس برای برکت خود آماده  
شوید و بعد در کبیر و شکر بگذارید که خواست دل شما را به شما خواهد داد.



\* اینک شمار اموال می بخشیم \*

- هدیه خدا به انسان قدرت است و تسلط بر همه مخلوقات و ذهن و دین را صورت خود بخشیدن

همه ناکامی که از نبود قدرت است. آدمی خود را ناتوان و قربانی شرایط می بیند و روی گوهر

اوضاعی که می آید کردن آن را از دستش خارج کرده موجب شناسندگی شده است. اما

اگر انسان خود را به قدرت خدا وصل کند هیچ چیز برایش نامسر نیست.

کلام ما مرتعاس و بیوسستن به این قدرت الهی است. پس کلامت را به حفظ

عام نگاه دار زیرا مخرج های حیات از آن است. آدمی پیوسته حاصل کلام خود را می درود.

- قدرت الهی در درون شما و بسیاری برتر خودتان است.

خدا می کند با قدرت خدا سر و کار داری باید خود را به او بسپاری و ذهن استعدالی را کنار

کنار بگذاری. زیرا به محض اینکه بطلی، عقل کل را با انجام راضی دانته متعاقبش آدمی

و جد و سرور و شکر گذاری و ایمان.

البت انسان باید ایمان فعال داشته باشد یعنی علاوه بر اینکه به خدا ایمان دارد گام

بردارد و حرکت اول را شروع کند و بر ذهن نیمه هشیار خود سیرت می بردا کند.

- دشمنان ما همه در درون خود ما هستند. ناصی این دشمنان خشم و ناصی زنجیر

از کسی و هستند.

- انسان صاحب هشیار غنی و ثروت و انسان صاحب هشیار فقیر

تقریباً خود همین می کند.

- شما قدرت عوض کردن کسی را ندارید. تنها کسی که با بر عوض شود خودتان هستید

چون این قدرت را دارید که خودتان را عوض کنید. خودتان که عوض شدید هم

اوضاع و شرایط سیر اموالتان نیز عوض می شود. مردم نیز تغییر می کنند.

- اگر قدرت این را داشته بودید که از شرایط آزرده نشوید و شناسنی خود را از دست

می دهید زندگی هر کس تصویر می است یعنی از حاصل جمع اعتقاداتی که در ذهن

هستارش نقش بسته است.

قدرت یعنی تسلط و تسلط یعنی مهار کردن.

یاد دارم برای عمر و سی میسر یکی از اقوام از اراک به قرآن می وقتیم در بین راه در یک  
بترتی توقف کردیم تا استراحت کنیم و بیشترین بترتیم در باره ادا می وقتیم در حال سبزی  
زردن یک پیرانه وارد دید سبزی شد و بوقی زد که صدایش به اندازه بوق قطار بود و  
من دادم چه شد که آمد جلوی ما و یک بوق دیگر زد و من معترض او شدم و منصرف  
دعوی بی من و او شده من خود را در آن صحنه مقصودی دادم چون نتوانستم خودم  
را صحرای کنم و تسلط خود را در یک آن از دست دادم و از آن به بعد تلاش کردم که مهارت  
خودم را در کنترل خودم افزایش دهم (سلمان احمدی)

بیشتر مردم زیادی تلاش می کنند تا به جای اینکه بار خود را به دست خدا بسپارند  
خود را تحمل می کنند در نتیجه همیشه در حال تلاطم هستند و هیچگاه نتوانستند  
خود را حقوق تر بخشند پس التون کنار بایستید و حاجت خردن را مشاهده کنید.  
هم قدرت که به من داده شده است تا آسمان را به زمین آورم.

\* سوی باش و ترس \*

ترس تنها دشمن آدمی است. هرگاه ترس دست است می خورید و ترس از ننگدستی  
ترس از شکست، ترس از دست دادن، ترس از شخصیت یعنی از افراد و ترس  
از انتقاد.

ترس قدرتی بر انسان به چاه می گذارد، چون به هنگام ترس، بیوستگی خود را با  
منبع استین قدرت از دست می دهد. «ای نعم ایمان، چرا ترسان هستی؟»  
پس یعنی ایمان انحراف یافتن و ایمان وارونه. وقتی هر انسانند که آنچه را که از آن  
بیم دارند به سوی خود می کشانند. زیرا به هنگام ترس در رویای تبار (افکار ذهنی دنیا که

که تو همی پیش نیست (قزوهی روید)

تصور می کنم ترسی که پیش از همه ترس که بر انسان حیره می شود، ترس از دست دادن هست و بیشتر این است که نسبت به آن بی اعتنا باشید.

اگر از کسی بترسید یا از او ضایع و شراری راه آن قرار کردن نسبت ز سوا هر جا بروید آنجا به دنبال شما خواهند آمد.

هر وضعیت ناخوشایندی که در زندگی انسان پیش می آید، تکیه بر اینست که منعی خودتان است. حاصل خیالات نادرست. اما این وضعیت نمی تواند در برابر نور حقیقت ناپ آورد. پس بی باکانه با وضعیت روبه رو شوید و بگویید:

«خداوند نور نجات من است از کبریم؟»

باید باللامی عاقل و محکم به هر انزشت منعی یا سخی بیدید و در برابر آن ایستادگی کنید. پس اگر می خواهید افکار ناشی از ترس را نابود کنید، به آنجا بی اعتنا باشید و ایمان خود را در عمل نشان دهید. زیرا در زندگی شتر از ترس ترست و غرش می آید او از پیش پای

دل تر

معمولاً کتک را این عبارت را به شما گردانم توصیف می کنم و قدرت شکست ناپذیر خدا هرمانی را از سر راهم برمی دارد تا سوار بر موج دریا ارض موعود خود برسم. «نگاه سوار بر موج ها و درها از هرگونه انزشت منعی شما را از موج ها بیابین می افکند.

انزشت ها و کز و هائیان بسیار گردونهای صوره شما را به جایی می کشانند.

پس تنیس موفوق در باره «بار» نیز نظرم در غور توجهی دارد. او می گوید:

«برای موفقیت در هر کاری - هنر یا تجارت یا هر حرفه ای - باید بدانم آن را چون

حرفی در برابر چشم خود ثابت نگاه دارید. نگاه منتهای کوشش خود را به بار ببرید تا چون

بازنی یا کاری خلاق و نشاط آور به سوی آن پیش بروید. چون به محض اینکه کاری

در شوار بناید به این معناست که در حال پیشرفت نیستیم.»

اگر در برابر خیر و صلاح امکان آناه باشد، اضطراب و هراس معنایی نخواهد داشت  
به معض چشم کشودن بر این واقعیت که در عرصه حقیقت فقدان و تنگدستی و شکست  
وجود ندارد، هر چه تا غلبت از زندگستان رحمت خواهد بیست - زیرا آن تحریم با حاصل  
خیالات نادرست خودتان بوده اند.

\* جلال خداوند \*

- در قره خوانام واژه «جلال» عظمت و عزت و شکوه توصیف شده است.  
ما خدا را نمی توانیم ببینیم زیرا احوالات با اصل است و قدرت و آن عقل اعلی کرد  
باطن ما است. اما می توانیم آیات وجود او را به چشم ببینیم.  
خدای گوید مرا انبوت امتحان کنید که آیا روزن های آسمانها و اسباب شما (زکات) را  
نخواهم بشمار و جهان بر کنی بر سر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود  
به هنگام هدایت یا قول یا عزت الهی درون خویش گواه قدرت پروردگار است  
هر خواست ای که حقوق می طلبد گواه قدرت خدا است. اگر هنوز به موارد دل خود نیز  
زیست نطلبیده اند. یعنی درست دعا نگردیده اند زیرا در عالم تو جهان گوید بر آورده  
می شود که بر زیادت جاری شده است.

- برای عوض کردن دیگران شما راه حلی ندارید به جز اینکه خودتان عوض شوید که  
شما را می بینند و عوض می شوند.  
ماتون ما تو بخالت است که آنچه به خود روانی داری بر دیگران رواه از برادر کنی  
صادر کنی همان بازمی گردد و هر که چه با دیگران بلنی با خود نخواهد شد.

\* آرامش روانگویی \*

- آرامش در چهار دیوار است باشد روانگویی در قصه کتبت.

سلامت در قاصدیت (آرامش و نشاط) لازم و ملزوم یکدیگرند. آنانی که دست بگریبان  
تنگدستی اند و صدام در حال تریس و آشفتگی به سر می برند و نمی توانند خیر و صلاح خود را دریابند  
از این برده شده و فرصت‌های را که باید بی درنگ از آن سود جویند از دست می دهند.  
اما انسان اگر ام نامالایب دار و هشیار است. از این رونق و اعلی می کند و هیچ چیز از نظرش  
مقتضی نمی‌ماند.

عجایب یکی از نعم الهی است که می‌تواند آرامش را از شما بگیرد  
براستی که مانندی سحرآمیزی داریم یک زندگی که پیشاپیش هلاکت و  
کوجکترین نیاز هر لحظه است اما آنقدر آنگ دیده شده است. به محض اینکه نظام اعجاب  
را که ذات کل برای آدمی مهیا کرده بشناسیم. تریس برای لید از دل ما رخت بر خواهد  
بست. اگر آدمی بنیاد قریب معتقد بود که خدای شایسته روی شامی بود و برای شما  
جنگ خواهد کرد و در جنگ نام پیروزی خواهد رسید. آنگاه هرگز نمی‌تواند در ظاهر

اصور دلش بر این نوزادند.

عجایب اینکه یک کسب و کار خوب داشت باید در حال آرامش و عوالم کار کرد  
عجایب توانی بی‌دنگ از آن ملک کنی و بعد آنجا برایت پول در می‌آورند.

\* فرصت بزرگ شما \*

فقط یک دارو دارید که انسان

بیزندگی گزشت خود بشاید یا بسیند جلونم با انسان سعادت یا مصیبت را بسوی خود  
قراخوانده اند ذهن نیم هشیاره ذره ای حس شوخ طبعی برارده مردم به نونهای  
مضروب در باره می خود شوخی می کنند و ذهن نیم هشیاره نیز آن را حدی می گویند  
به محض اینکه سخن می گویند تصوری ز ذهنی ایجاد می کنند که بر ذهن نیم هشیاره  
اثر می گذارد و آنگاه آن تصور در بیرون جلوه گر می شود و عینیت می یابد.

انسان با خیر از نفوذ کلام در رفتار خود وقت بسیار بخرج می دهد زیرا کافی است  
مراقب و انش کلام خود باشد تا بداند که بی غریبان نخواهد گشت. مردمی که به هنگام  
خشم یا نفرت سخن می گویند تیر تیرترین خطار را در تکلیف می شنوند زیرا که انسان  
عواقبی سخت ناخوشایند خواهد داشت.

نیروی بدگمان آدمی با خیر خواهی عیان می شود. انسانی فارغ از ترس و نیاز زرده  
از ظاهر امور که نیک خواهد بود عیان و صلت که باشد می تواند بیکوه نفرت و جنگ  
بگوید: از جایی برخیز! اما چون روز نخست ناپدید شونده

انزجار و تاشکیابی و نفرت آدمی را از جنگ او می رباید و باید در کوئی و بیرون و این  
علامت را بر دیوار چسباییم که «مراقب اندیش بائیت باش ای مراقب کلامت باش!

پس النون بیاید در ره رایت این نیروی پویای درون خود در قیوت بائیتیم  
باید تا آن را بر این شفا بخشیدن و بیگانه طلبیدن هر ایت کنیم.

توه تحیل را قیچی ذهن خوانده اند پس اگر به شاست فکر می کنید بی درنگ

اندیش مان را بسوی موفقیت بایز گردانید و ظاهر کار آسانی است. منتهی اوصی

انزیشیدن به شاست به عادت بدل شده باشد و شاست این عادت مستلزم

حیر و جهمی مدام خواهد بود البت همیشه نمی تواند اندیش مان را به کار کند اما

کلام خود را که می تواند در وقت اختیار بگیرد. و سرانجام کلام بر ذهن نیم هشیاره

شرفی نگذارد و بی روز می شود.

شمار اندکی از مردمان در زندگی صاحب آن چیزی می شود که سزاوار آن هستند.

آنچه هواره در جدول و حوش مراد دل خود بر سر می زند و اگر زوری خورد با عالی سزای یتیم را بر  
کبر و وقوع بیرون در حال آنکه از دیدگاه انسانی که از نظر معنوی بیدار است هیچ چیز  
آفتاب و خورشید نیست که پیش نیاید.

انسان بیدار تنها یک قدرت را می شناسد و قدرت خدا و فقط یک وضعیت را  
می بیند: تنگی.

به هر چه توجه کنید با آن یکی می شود و پس هرگز در باره ی چیزهای مغرب صحبت  
نکنید. چون مگر کم به حال بسیار در می آید.

اما بر اساس چه چیز از آن شما است؟ هم بر کجا و وضعیت کی می گذریزبان آمده یا حتی  
با لام خاموش خود به خوش شدن عطا می کنید.

به هر چه پی عروالتی وی انصافی است بسری اعتنا باشید و غیر خواه هم دست اندر  
تاوان آن و درام این عبارت را تکرار کنید.

نیت خواهی ام بر ج و با بر وی است محکم بی امل من هم الفون هم شبانم رای  
دوستانم و هر چه با جاهنگلی رای با جاهنگلی و هم بی عروالتی رای با عروالت بیل می کنم.

از علم کردن این قانون چهار صورت خواهد شد.

به بیست سزاهه تا نید و به روزها سخت نیند بشد که در یک بار که قنار همان اوضاع خواهد  
شد و جایی طلوع روزی تازه شد و یکبار در در برابر هر امر و بسود کند و با ظاهر مخالف  
امر باید از خود معلوم باشد.

هر چه که روزی نیند یا نیند به بیست پیش در سر راهتان قرار دارد. منتهایا بید از غیر و صلاح  
خود تا ملاک نگاه باشد تا آن را در هر جا بگیرد و متحقق سازد.

با کسانی که با مسائل به صورت استالی قرار دارند الهامی برادر میان نگذارد.

شرفی نگردد و بی روز می شود.

شمار اندکی از مردمان در زندگی صاحب آن چیزی می شود که سزاوار آن هستند.

آنچه همواره در حول و حوش مراد دل خود بر سر می نشاند و اگر زودی خود را عالی تر از می بیند اینتر  
کریه و غم می خورد. حال آنکه از دیدگاه انسانی که از نظر معنوی بیدار است هیچ چیز  
آنقدر در خواب نیست که پیش نباید.

انسان بیدار تنها یک قدرت را می شناسد و قدرت خدا و فقط یک وضعیت را

می بیند: نیکی.

به هر چه توجه کنند با آن یکی می شود و پس هرگز در باره می چیزی نمی مخرّب صحبت  
نکنند. چیرن کم کم به حال بسیار می آید.

اما براساس چه چیزی از آن شماست؟ هم بر کجا و وضعیت می که بر زبان آمده یا حتی  
با لایم خاموش خود به خوش شدن عطا می کنند.

به هر چه بی عدالتی و بی انصافی است مسیر بی اعتنا باشید و خیر خواه هم دست اندر  
کاران آن و مدار این عبارت را کنار بکنند.

نیکی خواهی ام پرچم و باروی است محکم بی اصول من. هم اکنون هم دشمنانم را به  
دوستانم و هر چه با جاهلگی را به جاهلگی و هم بی عدالتی را به عدالت بدل می کنم.

از عمل کردن این قانون چهار صبرت خواهد شد.

به پشت سر نگاه نکنید و به روزگار سخت نیندیشید که دیگر بار گرفتار همان اوضاع خواهید  
شد. برای طلوع روزی تازه شکرت بکنید. در برابر هر امری که سود کند به نا ظاهر مخالف  
امور بیدار من و عدول باشید.

هر چه که روزی بیدار من در پیش در سر راهتان قرار دارد. منتهای بیدار من در صلاح  
خود باعلا نگاه باشد تا آن را در هوا بگیرد و متحقق سازد.

با کسانی که با مسائل به صورت استدلالی قرار دارند الهامی را در میان نگذارید.



علی بن ابی طالب را نود و نه لقمه خودش در بر نام دور همی در خانواده فقیری زندی می کرد اما  
 او این با بر و الهام را داشت که می تواند جزای بهترین باز بکن نامی فو عالی شود و  
 در نهایت شد و شاید اگر در روزهای فقر این فکر را به کسی کرد با استدلال به مسائل  
 می نگرد می گفت به آدمی گفتند بنفشه سرجات توان لرستان هم با این وضع می توانی  
 بیرون بروی چه بر سر اینک بهترین شوی (سلمان احمدی)  
 پس هم انون را بر سر راه خرد لا اله الا هو (پروردگار) نگردی رحام.

\* بی بالی \*

- ای کم ایمان چرا هراسانید

- برای یک شخص عادی بر استیخا خودش ایستادن دشوار است. خاصیت ایستادن  
 یعنی توازن و تعادل و آرامش خود را حفظ کردن. یعنی اینکه آرام بلند در عقل کل اداره امور  
 را به دست گیرد و آنرا به چرخاند و به انجام برساند. همان طور که پیش تر اشاره کردیم و بر  
 سیرک بازان که حرکاتی شگفت را به انجام می رسانند و در حیرت می نگردیم این  
 سیرک بازان ایمان دارند که به انجام این کار قادرند و خود را در حال انجام آن می بینند.  
 حال است بیوفت دست به انجام کاری نیز نند اگر خود ایمان را در حال انجام آن  
 ببینند. هم این کاری عجیب باز هم می گویم حاصل توازن و تعادل و آرامش هستند  
 میزان موفقیت و سعادت هر کس بستگی مستقیم به میزان تعادل و توازن او دارد. توازن  
 به خدا چون راه رفتن روی سیم شل است. هر چه در تن سبب می شود که تعادل و  
 توازن خود را از دست بدهد و به ورطه غلغله و محدودیت بیفتد. البته اسلامی  
 توازن. چون توان به خدا نیز مانند سیرک بازی غلغله می خواهد. مهم نیست که چند بار  
 شکست بخورد بلکه باید به خیزد و از نو آغاز کند. چندی نخواهد گذشت که توازن و  
 تعادل بر ایمان به صورت عادی در خواهد آمد.

سیرک بازان بهر غم دشواری نارسد آن بآن عشق می خورد زنده کرده سیرک بازی به  
بازی ادا می دهد و مردم هلهله کنان کف می زنند و آنان تبسمی آرام بلب می آورند  
آه ای بار داشت بافتید وقتی عمرین می کردند از موسیقی و شوی و عاشقان خبری  
نبود.

از وضعیت کن در آن قرار دارد زنگ میزد بهی بالان به پیش بیازید و باشد یکی که بر سر  
راهبان قرار دارد در روز روشن بود.

بسیاری از مردم آنچه را که از هر چیز دیگر عزیزتر می دارند از دست می دهند چون  
دائم در هر اس از دست دادن کن به سر می برند برای حفظ آن دست به هر گونه  
تهدیهات میروند دست می زنند حال آنکه بقاع علم از دست دادن کن به سر  
از تصویر می عقب و ذهن ایجاد کند برای حفظ آنچه می ستاید از دست  
می دارد یا به ایمان داشت باشد که آنجا در حالت الهی قرار دارند و هیچ چیز نمی توان  
به آنها آسیبی برسانند.

آدم عادی بیوست در حال تقویت و معادمت و نعلت است و از هر چه و هر کس  
که می شناسد بروی شناسد تقویت بدد دارد از صبح تا شب با هم چیز می ستیزد  
از هر چه به انجام رسانده و از هر چه به انجام نرسانده بشکایت است و در میان خود  
برای ستوه می آورد زیرا در انقول اعجاب اندیز زنی نمی کند در نتیجه فرصت های  
بازی زندگی را هفت می بازند.

سوزش داشتن و بیسره در لحظه حال نرسن یعنی هشت و باید در صرف آنچه

طعم نرسن باشم و بدانم که قرار است می افلاک بشوایم ما است  
مانند طاعت نرسن و نرسن به دنیا آمدیم و بزرگ شدیم و به ما گفت بودند که هر چه چیزی را بیایان  
رسیده و باید منتظرید تا نرسن باشم به پیش آدم خوشبین می خندیدند و یکی از کلمات  
قصه این بود به بین کسی است که با خوشبین زندگی می کند گفت ای نظیر سب می

لا بد در اول جنود و الراجح حکایت می بیند آشنند بی خبر از اینکه با گوش دادن به این  
انروز هرگز دستشان به سبب بی لکم نمی رسد و چون هرگاه سراج سبب می سالم  
می رفتند آنجا نیز لکم در شده بودند

و چه دنیا می نویسی بود اگر خبر اس و اضطراب بر شک کن می شد و این دو قلوهای  
دلواپسی و اضطراب و آذینان را با اسارت کشیده اند و میرانان سلامت و شرف  
و سعادت مترو و رضای اثر ترس یک راه پیشه رندارد تبدیل ترس به ایمان زیرا ترس ضد ایمان  
است.

- ای لکم ایمان حیران سازنده

\* پیروزی و توفیق \*

پیروزی و توفیق، دو لکم احباب اندر تندر آنگاه که در می یابیم و اثره می و اندر پیشه و گوئی ای  
و ایوالتیوت هستند آن لکائی را که می خواهد مقبول باینتر و بی حسیت در اندر در کمال وقت  
بر می گزینیم

زندگی یک جبهه کلمات متقاطع است و اثره درست و باسخ مورد نیاز را در اختیار بیان  
می دهد بسیاری از مردم به خنلام گفت و گو و لکائی مخرب را دامی کمتر و قتلای گویند  
در شایست شرم لکم شکست با مرخصی خاطر بایم سیده و از این قبیل اقامه یاد داشته  
باشند که از کلمات خود عادل شده خواهی شد و از سخن می نویسی تو خطم خواهد شد  
پس لکم خود را عوض کند تا جهان شما در گزین شود زیرا الاصفان جهان است  
می بینم مردم با چه وقتی غذای خود را انتخاب می کنند و القوت هم در میان کالری  
آگاهی دارند و در صورت آن کمال احتیاط را به خرج می دهند و مردم دیگر لک و شیرینی  
و این ظهور چیزها را نمی خوردند برای صیحاتم سم فنجان قهوه نمی نوشند و برای ناستن  
غزین بیان شست شده و آب پیر تقال پناه می گیرند

چنین وقتی مستلزم انضباطی شدید است. منتها چون نسیم دارد و تسبیح اش عالی است، مردم به آن تن می دهند. بیس چیز از نسیم کلمات درست نسیم؟  
 چه بسا از کودکی به شما آموخته اند که تندی دشوار است و خوش بختی نایاب است و دنیا به کسی  
 و فایده کند. از آنجا که این کلمات در ذهن نسیم حسنیان نقش بسته اند چاره ای  
 نیست جز این که این کلمات را در برون نیز جلوه گزینند. آنگاه می بینید دنیا و دنیا طلبان  
 شکلی را دارند که از کودکی به شما گفته اند. اما با وقوف به حقیقت می توان و این تصاویر را  
 دیگرگون ساخت. زیرا بر اساسی نیست که چیز تصاویر نیستند. تصاویری که اگر معتقدات  
 ذهن نسیم حسنیان دیگرگون شود، آنها نیز دیگرگون می شوند.  
 بسیاری از مردم عظامی را دوست دارند که آنقدر دشوار باشد که نتوانند بفهمند.  
 اما الهای مفید هستند در حین سادگی بسیار. به معنوم باشند مثل کلمات قرآن.

کرم و انجیل و  
 الرقالب الهی در بین شما به بار افتد، سلامت می آورد. منتها یک عرض وجود دارد  
 احققان بویک علاج: حیوانان یا احققان یعنی والدان فاضل خاصه بر آن می گویند:  
 «دلیل گیر کردن» فکری تازه آدم را از دل بیرون می آورد. ما باید خود را از حاله نظر

منفی برهانیم.  
 مردم انشائی خواهند کسب و کارشان بهیود یا بهیود عشقشان نشان زند شود اما این  
 مهم نهانی به دست می آید که خودشان را اول درست کنند بعد کارشان به ضرورت درست  
 می شود. چگونه اندیشه شما از آنها در الهای که می فرزند نفوذ می کند بلکه به چیزیات  
 اوضاع و شرایط آن نیز اثر می گذارد.

این خود ما هستیم که میام خود را محدود می کنیم  
 اگر می خواهد غالب تویم بنظر بیاید به چیزی علاقمند باشی. انسان علاقمند  
 یعنی انسان بهر شوق و شوق. منظور نویسنده این است که هر کادری می کند از روی

علاقه بکنیز فدا لایق عبودیتش هستند این نام را با نام وجودتان انجام دهید در  
برنامه عصر جدید سال ۹۹، عبودیتش شکر کرده بود که با صدای خودش شکرش  
را چند برابر کرده بود و میرای او احترام زیادی قابل بود و به همین راحتی! (سلام لاهی)  
مردم زیادی هستند که خود را بیستلی چندانی به چیزی ندارند اما کنجکامند و پراشتراک  
دیگر این هم می کنند و معمولاً این گونه افراد از سر صبح تا آخر شب را بوی خود را روشن  
می گزارند و دقیقاً ای بیرون سرگرمی نمی توانند رفتاری کنند و کارهای خودشان چندان  
مشغول و نشاطی به آنها نمی بخشند.

تقلب از امور خود و کنجکاری پیچوده در کارهای دیگران، کاری بسیار خطرناک است  
هم مانند در سرمان به کار خودمان باشد و سرگرمی آن خوشی. با این حال در کمال مهربانی  
باید نسبت به حال دیگران علاقه مند باشیم.

دلسردی هایی را که بر استان پیش می آید، اشکلی هایی شادی بخش بدل کنند  
تا منتهای استفاذه و لذت آنها کرده باشید. هر چه شاد است، رایب موقعت و هر چه کمزورت  
رایب عقوبت شایسته و هر چه بی عدالتی رایب عدالت بدل کنند.  
آنگاه برای کمال بخشیدن بزرنگی خود را مقدر سرگرم خواهد شد که فرصتی برای کنجکاری  
یا در حلقه دیگر مردم پیدا نمی کنند.

یادای سرشار از اشتیاق الهی برای آنچه کردارم یکت می طلیم و با شگفتی پیفزونی  
انجامی نگیم.

\* زنجار مضطرب مشوید! \*

سلام به مالفت آنز که مضطرب و هراسان نباشیم. نیدرزیم و اهلکار کنیم. زیرا اهر انسانی صاحب قدری نامرئی و بیکران برای بر آوردن حق نیاز است. البته این را هم مالفت آنز که تا به آن ایمان نداشته باشیم نمی توانیم از این قدرت بهره ببریم.

حکیمانترین کلامی که یک انسان می تواند بگوید این است: «فقط به چیزی ایمان می آورم که با چشم خود ببینم.» علت این بود که در دنیای بیرون می زیستیم و تنها ظاهر را می بینیم و نمی توانیم چیزی را که در پیش می آید بی اختیار از آنکس در پس هر معلول علیت است و این ماه هستیم که صورتی دستگامی را روشن می کنیم که خیر باشد را بر سر راهمان قرار می دهیم.

حق دانستیم که او اثرش را نوعی دینامیت هسته که در حال دعت و خشم و شعور باید به آنجا نزدیک شویم و آنها را با یک بریم و کلمات ناشی از عداوت و نفرت با تو هم بودستوی به حال خود را به زبان می آوریم و تازه صدحی می شویم که جبر این قدرت باید اقبال را فراموش کنیم و زندگیمان را دشوار است.

پس چرا انول چرا به سراق اقبال شروع می کنیم؟ باید به این قدرت غیبی الهی توکل کنیم و برای هیچ چیز از دستمان نماند بلکه در هر چیزی با خداوند شکرگزاری خواستهای خود را به خدا عرض کنیم. آیا از این سر است سر هم می شود لفت؟ دلشوره و اضطراب برای مردم عادی مانوس شده است. قالبهای فکری که برای خود ساخته اند در ذهن بی حس است و آن نقش کرده اند و چون خرنجکهای که به کشش می چسبند و لنگان میدان می شوند و به ذهن شما چسبیده اند و دست از سرتان بر نمی دارند. اما هر آنهایی که این کشش را در حوضه تغییر قرار می دهند تا خرنجکهای که به آن چسبیده اند برایشان بی حس خرنجکهای می شود که به ذهن شما چسبیده اند تا به همین فراتر از اطلال کشند و در این حوضه تغییر یعنی وضعیت

خطیر

آمدی در دست عقل کل جهان ایستاری است که با او تباری کنی و مشیت خود را  
عیان می سازد و مشیت او برای اتصال موقفت و سلطنت و سعادت و توانگری است  
و بیان کامل نفس

تا نتوانند خود را در حال انجام تباری بینند، محال است بتوانند آن را به انجام رسانند  
تا خود را در عین بینند، محال است بتوانند خود را در آن مکان یا در آن حکم بیابند  
البته منظورم محسوس کردن و تصور ذهنی نیست (زیرا جسم و تصور فراتری  
است ذهنی که موقولاً نتایج نادری و عجز و بیاری آورد) صراحتاً باین در یافتی  
معتوی است یعنی این احساس که پیش از آنجا هستی در حال آن با مقام  
یعنی در عروج نفحات با طیف آرزو هاست

«جایی که رو بیا نیست قوم گرفتارش می شود» یعنی اگر امیدواران رو نباشد، اتصال از  
تندرستی و محدودیت عیان می کند و اگر روایی در سر داشت با شیره هم بسیار ظاهر  
سخت کار است و باز هم به جایی نرسیده  
رو باینکه به وضوح بینند به کار دارند می رود یعنی چشمه سال را به حرف بیرون  
هم کسانی که به کارگی بزرگ دست زده اند و در امور عظیم موفق یافتند همین کار  
را کرده اند

چیزی که خط راه آهن سراسری شمال را ساخت لقمه بود که پیش از گذردن  
راه آهن، با گوش باطن خود صدای تلو تلو و آنگاهی قطار و صوت آن را شنیده  
بود. البته موافق زیاد می سر راهش قرار داشت. آثار و باری که در سر داشت چنان رفتی  
میوش بود که آن چشم بر فز داشت. یکی از خوش اقبالی های که داشت این بود  
که هر شش به او اعتقاد داشت می گویند برای انسان روایی به حقیقت پیوندد دو  
تن باید حضور داشته باشند

هنری فروردهرگاه از فاد ز نفس صحبت می کرد می گفت: در واقع ازین خوبی بود

عجیب من اعتقاد داشت!

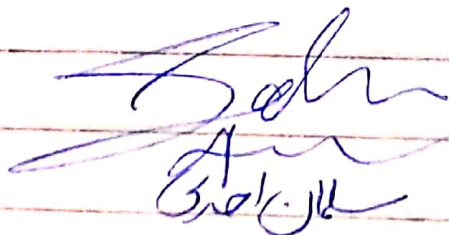
اگر چه خودتان اعتقاد داشت باشید در گمان نیز به شما اعتقاد خواهند داشت و اگر چه خود  
و به قدرت خدا که در درون شما بود و در آن گناهی شده ایم و اعتقاد داشت باشید که من و  
اضطراب از هم فرو می باشد از این رو و هر چه در زغالی درست بود در صحت درست  
قراری گیرید هر چند برای بی روی از شود اغلب باید شصت و هفت و عظیم داشت  
برای در نور دیدن در راههای ناشناخته باید یک و اکتاف نترس بود  
عباد را با کسی که در عرصه استدلال قرار دارد الهامی را در میان بگذارید و باشد که  
گوش نشود در هر دو می شود در خود را بیشتر روی درنگ اطاعت گفتند  
هر دستگاهی برای آنکه خوب کار کند باید در وضعی قرار گیرد و فعال و اصد  
از نظاره دستگاه طلبین رساندن را تنظیم و مرتب نگه می دارد در وضعی دیگر  
که بافت بهتر شدن این دستگاه می شود عبارتند از: «آنچه در عبارات سوال می گفتند  
یقین بدانید که آنرا یافته اید و به شما عطا خواهد شد و نیز خوار مضطرب مشوید»  
«مترسید و بایستد و نجات خداوند را ببینید» «بی گناهی قروص اهانت نکن» و  
به محض آنکه این قانون را در باید دیدی درنگ خواست شما حقوق می باید.

\* نکتہ آخر \*

سیاس قراروان از خداوند عزیز و دوست داشتنی که مراقبت داد که این کتاب

را خلاصه کنم و در اختیار دوستانم قرار دهم.

اصد رازم مورد پسندتان قرار گرفته باشد.

  
سلمان احمدی

۱۳۹۹ / ۱۰ / ۲۱



چاپ شصتم

# چهار اثر از فلورانس اسکاول شین

ترجمه گیتی خوشدل

بازی زندگی و راه این بازی

کلام تو عصای معجزه گر تو است

در مخفی توفیق

نفوذ کلام

نشر پیکان